مجانِ ادویہ توفیق امتزاج بخشِ جان آختج درمزاج

رسالۂ غریب وعجالۂ عجیب حاوی تراکیب بہیۂ طبیہ خلائق احتیاج

ام العلاج

تصنیف لطیف واقف رموز حکمت کامل تجربت حق آگاہ حکیم امان اللہ

درمطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر روان حکیمی است جل شانه که غذای ذکر خویش را ماده حیات قلبی و دوای فراموشی نخیر را علت رافع علل و
امراض روحانی گردانیده و گوارا شربتی که کام سعادت اذوقی او فرو طبع هدایت را نقی تمام بخشید ستایش
حاذقیست افق که دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاده مریضان کفر و علیلان جهل را ترکیب اقرار و تصدیق
و معجون علم و عمل را صحت ابدی و شفای سرمدی کرامت نموده و سود مند دوائی که رنگ شکسته فطرت را
بقرار داده قد خمیده و همت ایشان بلندی بخشید املای کمال الهیات آل عبا علیهم و الثنای جلال حکمای عزت لامت
که تریاق محبت آن بزرگواران عهد نوش دارو اخلاص لخلخه ندان را قدر مستسقیان شراب عمل را به تقاطر سحاب
قناعت سیراب و دل رغبتان مائده عمل را باشتعال نائره سیلان خواهش شاداب گردانیده ایزد توانا
ناتوان دانش و آگهی نیروی کافی و یاری کامل الانزالی دارد که قساوت قلوب را بهمین حجه و نعت علاج نموده
با نفرادیع خاطر از معارضه دارند و احساس ماآل متناهی نمایند بر آرای روشن ضمیران این فن پوشیده نماند
که آئین علاج به قوانین مسهل ارباب احتیاج ملاحظه مزاج ضعف قوت طبائع و حرارت برودت فصول و سائر
شروط آن بدستیاری هدی اشتای زبان قلم و روی صحیفه نگردیده و از مکمن ضمیر بمنصه تقریر نجدیس اطبای
متقدمین علاج انتقال نموده و برخی از آن در کتب مبسوطه بسبیل تشتت و پراگندگی در اثنای تاویل و مباحث
تقریب با مباحث تذکار پوشیده چون همگی همت والا نهمت مرشد کامل آگاه دل پادشاه جم جاه انجم سپاه

تخت نشین اورنگ صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زبان سبحان افلاک و
کارفرمایان هفت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالش بدین مقال مترنم است ع که جهانگیر شاه ظل خدای
بهست آئینهٔ خدای نمای پسا سلطان سلاطین خاقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک مصر سپهر
بی نیازی و مفتاح اراضی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی بران مبسوط است که اهل
فضل و فضال در درگاه ملایک سپاه به تحصیل فضائل اشتغال نموده هر یک نور دانش دریافت تصنیفی کنند که بعد
پرتوی ازان دولت پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه زاد ارادت
آئین امان الله مخاطب بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان سپه سالار بن غیور بیگ
غفر الله بمقتضای مزاج دانی در رضای شناسی خدای مجازی و خداوندگان حقیقی تقدمت چنین شهر طراز مصروف
افادهٔ خلایق و افاضهٔ انام نموده به تالیف این فواید و ترتیب این قواعد که چون بنات النعش پراگنده بودند
در سنه ۱۰۳۶ ستة و ثلثین و الف پرداخته شکل عقد پروین مجتمع ساخت و مسمی گردانید به ام العلاج و
مرتب بر مقدمه و شش باب و شصت و سه فصل و خاتمه انار الله باظهار العین افاض الله ابرار العالمین فهرست
کتاب ام العلاج مقدمه در بیان استفراغ و احتباس باب اول در احوال خلطها و ملینت طبیعت و احتباس طبیعت
و تفصیل دادن جلاب و موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت و دریناب ده فصل است فصل اول در
احوال خلطها از روی اجمال فصل دوم در ملینت طبیعت فصل سوم در احتباس طبیعت یعنی قبض طبیعت و سبب آن فصل چهارم
در فصل پنج قانون کلی در دادن جلاب فصل پنجم در موانع اسهال فصل ششم در بیان اوقات مسهل فصل هفتم در اسبابی
که بسبب آن دادن جلاب واجب میشود فصل هشتم در تدبیری که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاه دارند فصل نهم در نگاهداشتن
قوت کسی که مسهل باو دهند فصل دهم در کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و در کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد
باب دوم در منضجات اخلاط و ادویهٔ مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و منضج ثقل و ادویه مسدره و داروهائی که بهیچ طریق
غلط را میکشد و بهیچ طریق اسهال میکند و درین باب پانزده فصل است فصل اول در منضجات و منضج عبارت
از انست که معتدل سازد قوام و اخلاط را فصل دوم در منضج خون محترق فصل سوم در منضج صفرا
فصل چهارم در منضج بلغم فصل پنجم در منضج سودا فصل ششم در ادویهٔ مفرده مسهل صفرا
فصل هفتم در ادویه مسهل مره سودا فصل هشتم در ادویهٔ مفرده مسهل بلغم فصل نهم در احوال ماده
مائیه ماء الصفر فصل دهم در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد فصل یازدهم در ادویه مفرده ملین بطن

سنه ۱۰۳۶ ھ
الساکس و ثلثون و الف
شاهجهان دوران
۱۲۱/۳۰ م

فصل چهاردهم در شرابهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم
در تدبیر شیافهای مسهل فصل هفدهم در تدبیر حقنهای مسهل فصل هژدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم
در ادویهٔ مسهله اسرار اطبا فصل بیستم در تدبیر ساختن ماء الجبن خاتمه در لطافت مسائل مسهل غلط ازه
بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ و احتباس استفراغ عبارتست از بیرون مواد و فضول بدن ست
و احتباس عبارت از ماندن مواد است در بدن استفراغ بهفت قسم است اولاً انواع آن اینست اول
قی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه بود اول فصد دوم حجامت سوم افگندن علق
چهارم شرط زدن پنجم ادرار طمث ششم نفاس ششم رعاف سوم راندن شکم و این نیز بر شش وجه است
اول خوردن دوا دوم مسهل دوم ملین سوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلا بر شکم کردن ششم
گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادرار آن را گویند و این نیز بر چهار وجه است اول خوردن
چیزی مدر دوم باحتقان سوم بطلان چیزی بر حواشی آن چهارم استعمال چیزی در راه احلیل گذاشتن
و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول خوردن چیزی دوم داشتن چیزی سوم
ریاضت خفیف چهارم گرم پوشیدن تن و این هر پنج قسم استفراغ بر دو قسم است بیان طبعی غیر طبعی طبعی
بر دو نوع است ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمث و نفاس و امثال آن
نفاذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل جماع و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبعی مثل اسهال و رعاف و
ادرار بول و عرق و طمث که بافراط بود و از حد طبیعی گذشته و وجه احتیاج باحتیاج ظاهر است که بدن را
چاره نیست از نگهداشتن جدا و بدل ما یتحلل مع بدو نمو و سن حداثت و احتیاج باستفراغ اینست که ماکولات و مشروبات
بالتمام جزو بدن نمی شود بلکه از هر غذای و مشروبی فضله واجب الدفع در بدن میماند که هر دو قوه طبیعت
قادر است بطریق براز و بول و عرق و طمث و بخارات غیر محسوس دفع مینماید و بعد از آن قلیل است که
بعضی طبیعت بر دفع آن قادر نیست چون در بدن بماند بکمیت و کیفیت ضرر رساند و سبب تپهای عفنی
و اورام شده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج میشود بمدد و فضول مجتمع را پیش از انکه اثری ازان
ظاهر شود دفع کند خصوصاً در بدن جماعتی که ریاضت و تعب نمایند و از خوردن غذاهای کثیر التفضل خود را
نگاه دارند پس تا چهار است که تفقد احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه میعاد دفع میشود معلوم است که قوی
در قوای مجاری نیست اگر از حال طبعی برگشته باشد سبب آن معلوم نمایند و بازالهٔ آن مشغول شوند و جانب توسط

مرضی دارد اگر ببیند که طبیعت محبس شده و براز بر قدر عادت نیامده مبادرت بمالشت بر دفع آن و همین
در بول و دیگر فصول **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و نضایج دادن
جلاب و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاه داشتن قوت و دران ده فصل ست **فصل اول** در احوال
خلطها از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت و سبب آن
فصل چهارم در نضایج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در اسهال موانعات **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بجهت آن دادن جلاب واجب شود **فصل هشتم** در تدبیرهایی
که پیش از جلاب و بعد از جلاب بعد از جلاب نگاه دارند **فصل نهم** در نگاه داشتن قوت کسی که مسهل یا دو هند **فصل دهم**
اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **فصل اول**
واجب است بر طبیب که اول بداند که خلط چیست و چه فرقست میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق فرق توان کرد
و باید دانست که خلط رطوبتی ست اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که
میان او شان تهی باشد چون معده و سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد
و بعضی بد آنچه نیک باشد نیست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت مادون حاذق در وقت حاجت با محتاج صرف
نماید و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این اخلاطست که تن را ازین پاک کردن واجب است
بدارو های مسهل و جمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن ضرورتست
مخفی نماند که هر چند خون خلطی نیست که آنرا با دویه مسهله توان اخراج باید کرد لیکن شمه از احوال خون که شریفترین
ست از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان نمایم چون طبیعت گرم و ترست هر خوردنی که خورده شود آن وقت
غذا [illegible] که خون شود و خون یا طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سطبری و تنکی معتدل باشد
و سرخ و [illegible] خوشبوی بود و شیرین چون از جگر معتدل خیزد از غذای معتدل اما منفعت خون آنست که
تن را پرورش نماید و از حرارت اندامها و قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد تا هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون
غیر طبیعی دو گونه یکی آن باشد که مزاج او دیگر شود و تباه شود چنانچه گرم و تر شود یا سرد و تر آنکه چیزی بد
نیامیزد دوم آنکه صفرا یا سودا و فرق یا بلغم با وی بیامیزد و آن را تباه کند بدین سبب کبود رنگ و
خیره و دیگر و بلغم بر دو قسم ست طبیعی و غیر طبیعی اما بلغم طبیعی غذای ست خام که حرارت غریزیه و
قوت طبیعی آن را تمام بگوارنده باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوی تر گردد

دیگذارد و غذا سازد از بهر آنکه چون خام ست یا پخته رنگ او سفید باشد و سطبرتر از خون باشد هیچ مزه ندارد
و طبع او بقیاس چون صفرا سرد باشد آفریدگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه پدید نکرد چنانچه صفرا و
سودا را اندر تن به همه مردم پراگنده گذاشت همچون از بهر آنکه بلغم طبیعی بمیان خون ست و تن را حاجتها بدان
ضروری بسیار ست یکی آنکه هرگاه بسببی افتد که غذا باندامها دیرتر رسد نزدیک هر اندامی چیزی حاصل ازان
باشد که حرارت اصلی و قوت هاضمه هر اندامی راست روی بدان آرند و آنرا تمام بپزند و بگوارند و غذای کرده و
حاجتها مذکور در سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم ازان بیشتر ست که درین مختصر بگنجد بنا بران اکتفا بهمین یک حاجت
نمود باید دانست که گاه حرارت کبده کمتر باشد و قوت هاضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند خاصه اگر غذاهای
سرد و تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت تنک ست که آنرا مائی گویند و دیگر سطبر ست که آنرا مخاطی
گویند سوم چون آبگینه گداخته ست آنرا زجاجی گویند چهارم سطبرتر از همه است آنرا جصی گویند و جصی از بهر آن شود که
اندر بندگاها دیر بماند و آنچه تنک تر ست از وی حل شود باقی جصی بماند و مزه هر یک بیشتری دیگر گردد اما آنچه
تنک تر ست شیرین باشد اگر حرارتی اندک با و رسد آنرا بجوشاند ترش شود همچنانکه آب میوه ها شیرین از حرارت
بجوشد و ترش شود که حرارت قویتر اندر وی کار کند و چیزی سوخته با وی بیامیزد و آنرا شور کند و آنچه سطبر باشد
سطبری او خامی ست اگر بسبب دیر ماندن سطبر شود و صفرا سوخته با وی بیامیزد درون کار کند مزه آن
تلخ باشد و اگر سودا با وی آمیزد مزه آن ترش بود و عفص باشد که دهان را فراهم کند و اگر همچنان خالص بماند سرد تر
از همه انواع باشد خلط صفرا نیز برگونه ثنائی ست یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطی ست تند و لطیف
و سبکتر از خون از بهر آنکه وی کف خون ست و رنگ خاصه او زرد ست و طبع او گرم و خشک ست و مزه او تلخ ست
و تولد او اندر جگر ست چون از جگر بیرون آید بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد بجهت دو مصلحت یکی آنکه اگرچه
خون غلیظ بود و لیکن صفرا ازو روان تر ست و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار ست پاره صفرا با وی
آمیزد و در مجاری دقیق برود با خون و بسبب تری بدان گذرهای تنگ و رگهای باریک نفوذ توانکرد و بعد ازانکه
خون را ازان مجاری گذرانید بحرکت رجع القهقری باز آید که بیدرقه خلط بعروق رفته برگشته می باید
دوم آنکه باندامی که اعتدال او ست که بهره تمام تر باید از صفرا با خون آمیخته غذای او شود چون
شش که بیماری آن را ریه گویند فائده دیگر از صفرا آنکه اورا خزینه است با جگر پیوسته و آن زهره است
تا اندران خزانه خلط مذکور جمع شود از بهر دو کار یکی آنکه زهره اندامی است که غذای او صفرا یا اندک باشد

تا تحت این عضوها غذای خویش یابند که خون که با وی آمیخته باشد نباید و دوم آنکه تا همگی صفرا با خون اندر
همه تن پراگنده شود اگر بر فتنی اندامها بیاید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی و همیشه مردمان را دهان
تلخ بودی و تنها مسلول بعلت یرقان شدی و دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد میشود از وی مرورها فرود می آید
روده ها را از بلغمها سطبر از خلطها میشود و تیزی آن عضلها مقعد را خبر رسید تا مردم بحاجت برخیزند و بباید دانست
که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کارها با رنج کنند و مداومت با چیزهای
گرم خشک نمایند در خون و این صفرا تا چندانی بود که پاره با خون اندر رگها بگذرد و باندامها برسد و آنچه بماند
اندر زهره شود و از آن بروده‌ها فرود آید طبیعی بود و هرچه کمتر یا بیشتر باشد از این سبب بیماری شود و غیر طبیعی است
چنین باشد گرمی و خشکی از اندازه بیرون شود یا چیزی با وی آمیزد و طبیعی باشد اما صفرا با طبیعی یک حال
او آنست که با رطوبتی بیامیزد و رنگ او از زردی باز پس نزاید حرارت او نیز کمتر بود و هرگاه که از خون تمام
جدا نشده باشد رنگ او سرخ باشد و طبیبان آنرا احمر گویند و این مذهب بعضی غیر طبیعی نباشد و بدان گرمی نبود
که صفرا خالص باشد و هرگاه که بلغم سطبر با وی آمیزد هم حرارت او کمتر بود و هم سطبر بود و مثل زرده خایه مرغ و
طبیبان آن را محیه گویند نوعی از صفرا است که تولد او اندر معدهای گرم باشد و در لون سبز بود و بسیار
کند تا طبیبان آنرا کراثی گویند و از صفرا کراثی جهت تولد کند از بهر آنکه طبیبان آن را زود از معده دفع کند
بقی یا باسهال و باشد که این کراثی تا گونه دیگر از صفرا بیامیزد و بسوزد و برنگ و طبع زنگار شود و طبیبان
آنرا زنجاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر بود و کشنده است و باشد که نوعی از صفرا
بسوزد و سطبر و سیاه بود آنرا صفرا سوداوی گویند و لون سیاه باشد و در ویش نیز و ترش و ملس گردد آن
نگردد و در زمین ریخته شود و هر جای که بگذرد بسوزد و بنجراشد و باز همه تیز زنجاری از این تیره و تیزتر باشد
حال این حال زنجاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هرگاه که چوب نیم سوخته شود هنوز و هنوز اندکی
تری با وی مانده باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و هیچ تری در وی نماند خاکستر شود و برنگ سپید
و صفرا زنجاری چنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا برنگ زنگاری باز آید و این غایت از سوختگی باشد
لاجرم علاج پذیر نباشد به هیچ وجه خلط رابع سوداست آن نیز بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی دردی خون است
و بدین سبب سطبرتر و گرانتر از وست و طبع او مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او سیاه است و مزه
او آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم گشتگی و تولد او اندر جگر باشد و چون از جگر بیرون آید پاره

از وی با خون اندر رگها بر رود و از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهره بعضی اندامها از ویست که اعتدال آن اندامها
آنست که غذای آنها خون میبایدکه باشد که بهر تمام از سودا بایی آمیخته بود و آن استخوان است و دوم تا خون بر وقوف
گردد هرگاه که باندامها رسد و غذا گردد و در نهاد بینا و اندامها بر جای گاه بد چنانچه بر صریح است که هستی مختصر خاک اندر
هر تنی از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین دارد دیگر باید دانست که هم چنانچه صفرا را خزانه ایست
کر اندرو می گرد آید و سودا را نیز خزانه ایست برابر جگر نهاده و آن سپرز است یا اندر وی گرد آید از بهر آنکه سپرز را
اندامی ست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نماید و دیگر آنکه همه سودا با خون اندر همه تن
آمیخته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سپرز بمعده شود از راهی که میان سپرز و ست تا سر معده را قوی
کند و بخار و از وی غذا پدید آید بتقدیر و تدبیر آفریدگار جل و علی و این سودا اگر آن قدر باشد که خون را قوی کند و یا
خون برود و اندامها از وی نصیب خویش برگیرند و پاره بسپرز آید و آنچه که کار او ست بکند طبیعی باشد و
هرچند از این اندازه افزون تر یا کمتر باشد و غیر طبیعی بود و بیماری خیزد و تولد سودا بیشتر اندر فصل خریف
باشد و در سن کهولت که این سودا از غذا های سرد و خشک خیزد خاصه که کارها عنف سخت باریک کند

فصل دوم از باب اول

در لینت طبیعت هر روز مراتب طبیعی برازدو است که فضله غذای لیلی و نهاری دفع
گردد و بحسب عادت متغیر شود و بعضی باشد که روز یک نوبت زیاده نرود و چون طبیعت نرمی پیدا کند و روان
گردد و ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود و چون متمادی شود بدق و تشنج و گداز میکند و هلاک کند و سبب
ضعف ماسکه باشد و یا خوردن غذای نرم مزلق یا دفع مواد یا سده ماساریقا بعلاج مشغول باید شد و رسیدی
منضجات قابض مثل بکار دارند و در زلقی حالیات و قابضات بعمل آرند و ادویه قابضه بلینت لسیدملح حبشی شیّ
کشک سیب بام و دو بشرطیکه یا کالاطعام بخورند و الاملین گیند زعرور حماض الاترج شاه بلوط ریب قواکه تخم حماض
تخم خرفه بریان مثل این نیر قطونا تخم ریحان خشخاش انار دانه سماق ریواس صندل تخم گل سیب بیرون
پسته دانه مورد کرویا کنار سنجد نسیون گل مختوم گل ارمنی بذر البنج افیون صمغ برزر شک جاورس بیان کرده اقاقیا اللود
بیض سلوق سماق عفص بزرکتان بریان هلیله زرد و سیاه و کابلی بریان کمون کرمانی بریان طباشیر صمغ
بریان کعک انکنات لحوم مثل طیر مشوی لیط کبک تیهو و جهت اسهال مراری خصوصا که اما سر که پخته باشند
سنبل هندی مدر بول و حابس شکم است سندروس سویق شعیر برنگ کابلی سعد عصاره لقبلة الحمقا توت
حاض خشک خاکستر چوب انجیر کندر مازج حب الرمان دم الارنب دم الابل رجل الغراب پخته نیفک رب به شربت

سیب مقشر تخم خرفه نبق رامک خرنوب خضض بلوط باقلا بریان کرده با آن جبر زان کشری تخم سویق لسیب سویق
نبق کمثری طباشیر گوشت ارنب قلیه خضض سماق حماضیه رمانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جوز سرو نبیخ کادرس اخر دم الاخوین
ورق زر مصطکی کندر نشاسته بارتنگ طراثیث اقاقیا انجبار انفحه فرخس شیر لسان الحمل قشر کندش بریان
تخم کرات بریان طین شاموش طین اصفر و امثال آنها و چون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خرنوب و سفوف انار دانه و سفوف طین مختوم دهند

فصل سوم از باب اول

در احتباس طبیعت است یا ضعف واقع بود یا قوت ماسکه یا هاضمه ضعف ابیشتر آنست که ضعف هاضمه سبب
لین طبیعت شود یا سده ضیق مجاری امعا یا لزوجت غلیظ ماده یا فرط تحلیل و یبوست ثفل یا عدم احتباس یا احتیاج
دفع ثفل همچنانکه در قولنج میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج معده
و جگر و رودها گرم شود و تنشیف رطوبات کند و فضله بر دفع عاجز گردد یا غذا کمتر از عادت خورد تشخیص این
اسباب باید نمود یا ازاله سبب مشغول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد و غذاهای قابض شود یا دواهای چرب
بخورد آب و پالوده و حلواهای و روغن کنجد داشته باشد تلیین طبیعت نماید و در غذاهای اسفناخ و چقندر
داخل کنند و تمر هندی ترش سازند تا میسر شود از اغذیه نرم تجاوز ننماید و اگر با اینها طبیعت نرم نشود تخم بنفشه
و گلقند و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین شکم نرم نماید و ضعف هاضمه را مقویات معده مثل نوشدارو
و جوارشات تقویت کنند و مقویات بر معده طلا کنند و آویختن حجر یشم بر محاذات معده در تقویت معده و هضم
دخل تمام دارد و اگر از سبب لزوجت خلط و غلظ شده باشد سکنجبینها و مقویات و ملطفات و مقطعات ازاله
نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیره خشکدانه داخل غذا نمایند و بسفایج در نخود آب اندازند و عسل و زنجبیل
پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاده شود شیاف خیارشنبر یا شیافی که از نمک سنگ و گل خطمی و
صابون و شکر ساخته باشند بر دارند و اگر از آن احتیاج زیاده شود حقنه نرم که روده را از ثفل پاک سازد
آب سبوس و آب برگ چقندر و روغن کنجد و شکر سرخ و ترنجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر بلغم بسیار باشد آبکامه
و بوره ارمنی داخل کنند اگر تمام بدن فضول باشد لایق آنست که خلط غالب دفع کنند و اگر خون باشد اکحل
بگشایند و اگر سن و زمان و وقت مساعدت نمایند و الا حجامت کنند از صدغین و ساقین که قائم مقام
فصد است و اگر صفرا غالب باشد آب انارین قند و آب تمر هندی و ترنجبین آب هلیله زرد و سکنجبین
و آب شیر تلیین کند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی و رب شاهتره مناسب است و اگر بلغمی باشد

ایارہ فیقرا بہ عسل سرشتہ در ہفتہ یکبار بکار برند تنقیہ معدہ و رودہ و دماغ و عصب ایاک سازد و رطوبتہای معدہ را
زایل گرداند شربتی چہار درم است تربد و مغز خشک دانہ کوفتہ مفید است صفت ایارہ کہ معدہ و رودہا و عصاب
را پاک از مواد سازد و بادہا بشکند و سدہ و جگر و سپرز بکشاید و شہوت غذا پدید آورد و ذہن پاک و صاف
کند و جوانی و صحت نگاہدارد و بلغم دفع کند صفتہ تخم کرفس و انیسون از ہریک چہار درم رازیانہ نانخواہ اصل السوس
تراشیدہ و افسنتین از ہریک سہ درم مصطکی سنبل و دارچینی از ہریک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویہ کوفتہ
بحریرہ بیختہ و شربتی از دو درم تا سہ درم است اگر صفرا غالب باشد با سکنجبین خوردو اگر بلغم غالب باشد با عسل
و اگر سودا غالب باشد پنجدرم افتیمون اقریطی داخل آب بالنگو یا بادیہ بخوری بخورد اگر بواسیر داشتہ باشد
مقل ازرق دو دانگ داخل کند یا سہ دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد صاحب کامل گوید این دوا
جلیل النفع و عظیم القدر است اگر بروجہ لایق استعمال کنند **فصل چہارم از باب اول** در نفایح کلی قانون
در دادن جلاب آنست کہ بجہت ہر عضوی کہ مید ہند و اسبت کہ مراعات العضو و قوت آن اخراج سودا از ان
بہر طریق کہ باشد و تبدیل مزاج بعد از ان مزاج العضو و آوردن مزاج اصلی بہر تدبیری کہ باشد و اصلی یا خارجی
بگذارند کہ العضو زبون نشود و بروی شکستگی نرسد دیگر آنکہ در امراض غیر مختصہ مثل تپ و اورام اگر تو اند اقتصار بر دوا و اصد
کند بلکہ بر دوای غذائی و الا آنچہ مناسب وقت و فصل و مزاج و سن و عادت و تجربہ باشد بعمل آرد و ہمیشہ از یار دہ صاحب العلل
خواہد تا کار بمرادرسد **قال البقراط** شارب الدواء لا ینقطع اسہالہ مالم یعطش یعنی گفتہ بقراط نوشیدن دوا
اسہال بر انقطع میشود و اشتہا لیس تا تشنہ گردد **فصل پنجم از باب اول** در موانعات مسہل و آن نزد
اطبا چہار دہ است ضعف قوت امتلاء خون کودکی و پیری گرمای سخت گرم و سرمای سخت سرد
ضعف دل و ضعف معدہ کہ گوشتی و رم عضلہا شکم ہزال و تندرستی و پاکی تن ضعف رودہا است و آن
کسی بود کہ بجای چین شاگوید بدانکہ مسہل از کودکان دور دارند زیرا کہ مسہل ایشان را از نشو و نمای
بکمال باز دارد و ہمچنین از پیران ضعف قوت ایشان و در ممتلی الدم جہت عدم نفع مطلوب و دم کشادن
خون آورد از درون و از اہل تعب جہت حدوث تپ و اصحاب سدہ قبل از نضج جہت حدوث غشی و
پیچیدن امعاء و دردسر و گشتگی و سستی اعضای و از اصحاب وجع قبل از تسکین و از گرم و سرما
واسع العروق جہت صعوبت حبس دار و ضعف القلب جہت وقوع غشی و از ضعف المعدہ جہت عدم قبول
دوا و وقوع غشیان و غشی از ضعف الاحشا جہت صعوبت جذب و از لاغر و از اہل نفس جہت بیم دق و اصحاب

اعراض نفسانی مفرط بجهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه جهت عسر اجابت و بیم سده و از کسیکه او را
لسع گویند جهت اعضاء دماغ و از مجبست الطبع و قاتل اسهال و زرب تخنج و ضعف الامعا مانع باشند و
حکمای یونان تابع ایشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که بست و از قبل از طلوع سفرای یونانی لسیت و روز
بعد از آن که در هندوستان از یازدهم تیر ماه بست و پنجم امرداد است بواسطه گرمی هوا جائز نداشته اند اما
حکمای هند دران وقت هم میدهند اما در بعضی اوقات اگر باستفراغ قبل از فصد احتیاج افتد بلکه بینی
رخصت بوده گفته اند اگر باجون اخلاط گرم فاضل بود فصد را مقدم دارند و اگر اخلاط سرد فاضل بود
مسهل را بر فصد مقدم کنند بدانکه مسهل داروی رطوبت بدن را کم میکند شبی روزی شخصی مسهل خورده باشد
انگشت تری در دست او نرم شود و آسان برآید باین جهت ست که لاغر و ضعیف القوت در گرما و
شهرهای گرم مسهل بمیدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت
جلاب دادن اصحاب را وقت بهار و یا ابیتر است بهار بواسطه آنکه خلط بحرکت آمده خود مهیا شده
در اندک اتفاقی بآسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه حرکت لطیف
ماده را بحرکت می آرد مثل تبها و خناق و اورام و بثور اما فصد اولی است از جلاب دادن بواسطه آنکه بهار
مناسب روح است و روح مناسب خون و دران هوا بغیر از خون خلطی دیگر بحرکت می آید الا لطیف و چون بعد از
بهار تابستان است و آن نیز محلل است پس جلاب بهار ضعف میباشد و یا ابیتر است جلاب بسیار مناسب بود
بواسطه اکل اقسام فواکه که مواد فاسد بهم رسیده و بعد از آن پاییز زمستان است بواسطه کثرت سرما که حرارت متوجه
اندرون میشود اشتهام اطعمه غلیظ خوردنی میشود و بدل ما یتحلل مع شئ زائده حاصل میشود و جلاب نیز دافع امراض
بهار میشود اما در امراض هر وقت که ضرور میشود بحسب ماده چنانچه در ماده صفرای محیجه و سودای
محترق تعطل جائز نیست بل دافع آن واجب است و همچنین بلغم مالح و خلط سودا که جهت تمادی ایام
زیادتی سن بهم میرساند جهت آنکه کشیده میباشد خصوصا آنکه دران ادنی نضجی یافته شود دفع باید کرد از بهر
آنکه از دیاد و احراق بهم رسد و مابقی را نیز محترق میسازد و بواسطه آن غلظ و کثافت گشت میکند پس آنچه مستعد
دفع شود و در حال دفع کنند و ازین جهت است که اطباء نضج سودا را با لحم تشبیه کرده اند **فصل
هفتم از باب اول** در اسبابی که بجهت آن واجب شود دادن جلاب پیش از آن ده چیز است اول بدانکه
علامات امتلا ظاهر باشد مسهل بدهد بعد از نضج چنانچه پری نبض و سنگینی سر و کمی اشتها از جهت بلغم

که در معده باشد و اگر علامت امتلا نبود و علامت غلط در و ظاهر بود هیچ وجه مسهل ندهد آنجا بمقویات
و تحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب ببیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدو
جلاب بدهد و اگر ضعف دارد مقویات بکار آرد و علامات قوت و ضعیف در وظاهر است سوم سن یعنی آنکه
در سن طفولیت و شیخوخیت مسهل منع است بواسطه آنکه اگر طفل را مسهل دهند از بالیدن نشو و نما باز ماند
و در شیخ و هرم باعث ضعف و فنا رطوبت و حرارت غریزی گردد آنچه مسهل بدو نتواند داد طفل کم
و شیخ فانی یعنی پیر فرتوت و اگر ضرور شود تلیین بکار برد یا بطلاها علاج کند چهارم مزاج باید که طبیب
اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد و در شیخ مسهل بکار برد یا
اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همچنین در هشت مزاج دیگر حاجت تفصیل نیست بر حدس حکیم و
طبیب ظاهر است پنجم سحنه و آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف و بی گوشت و لاغر نماید طبیب
مسهل ندهد و اگر ضرر کلی برسد بلکه آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بواسطه بشره آن سحنه کشیده باشد آنجا هیچ
و در سحنه که بعکس جلابیان بود ندهد ششم امراض بدانکه طبیب باید که واقف بر امراض مزاج باشد تا بعکس آن
جلاب بدهد و اگر بیماری آن قوی باشد و در ابتدا بود آنجا مسهل ندهد و بگذارد که قوت او فرو آید و بیمار در انحطاط
آید آنگاه مسهل و جلاب بدهد یعنی مخالف مزاج بیمار بدهد و موافق قوت بیماری بدهد و اگر جلاب قوی دهد و بیمار
قوت نداشته باشد ضرر آن کلی است و همچنین هنگام بیماری ضعیف و لیکن قوی نتوان داد و اگر بیماری قوی باشد
جلاب ضعیف بدهد فایده معتدبه و ظاهر نشود یا بتکرار حاجت شود یا ضرر او بیشتر از نفع باشد هفتم
فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد ندهد مگر ضرور شود هشتم عادت اگر کسی را بخوردن جلاب
عادت دارد جلاب دهد و اگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد نهم کار و صناعت چنانچه در
آهنگر که همیشه در پیش آتش میباشد و اکثر رطوبت او به تحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد و اگر ضرور شود
تلیین کافیست و همچنین حمامی که همیشه رطوبات او به تحلیل میرود او را احتیاج بجلاب نیست دهم بلدی باید که
طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل ندهد و همچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در آنجا
نیز تند مسهل ندهد و اگر ضرور شود برای او جای گرم بسیار سازد و در آنجا مسهل بدهد چنانچه از این دو بیت
ظاهر است قطعه آن امور عشر مانع شرب مسهل شد بپند + گردم آنرا جمله در یک بیت بصر خود + امتلا و قوت و
سن و مزاج و سحنه است + با امراض است و فصل و عادت و کار و بلد + فصل هشتم از باب اول

اندر تدبیر های که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند بباید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد و طعام و
شراب ردی الکیموس نباید خورد و هرچه معده و جگر و روده ها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز لازم داند و از رود و
و از گرسنگی و از رنج و از جماع و هرچه قوت را ضعیف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید بود و چیزها باید خورد
که سده را بگشاید و خلط را صاف کند و اندر مجاری تنگ را تواند گذشت و ثقل خشک را دفع کند و اگرچه حقنه باشد و
آن ساعت که دارو خورد باید که طعام تمام گوارده باشد و از معده گذشته و جگر تهی شده باشد و هر گاه که مردم
ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را اگر مسهل یعنی دارو های مسهل احتیاج افتد او را پیش از دارو به یک ساعت
شربت گلشکاب یا آب انار شیرین و ترش یا آبی شکر یا چیزی لطیف بباید خورد پس دارو خورد و هرگاه که دارو
خورده باشد معده و لب سر قدحها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از نفرت دارو ساکن شود پس اندک اندک
حرکت میباید یعنی حرکت میباید کرد تا دارو کار خود کند و در حب جهت حل کردن آب گرم باید خورد و در
مطبوخ آب هیچ وجه نشاید خورد از بهر آنکه طبع را مطبوخ رقیق کند و قوت آن را بشکند و بعد از خوردن دارو حرکت
نکند و ساکن باید بود و چندانکه دارو در حرکت آید و در دارو های ضعیف هیچ چیز من الوجوه حرکت نکند تا دارو استفراغ
تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد و دیگر آنکه معده گرم باشد و صفراوی و معده سیر بخته باشد با پرهیز بسیار
کرده باشند و یا از تاخیر طعام و شراب مضرتی رسیده باشد پس از آنکه دارو بکار آید اندک پاره نان اندر شراب انگوری
تر کرده بخورانند تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و آنکه دارو خواهد خورد در طعام او نمک بسیار
نکند اما رفتن اندر گرمابه چند روز پیش از دارو اخلاط را لطیف کند و ساخته اسهال گرداند و پیش از آن ساعت
که دارو خورد اگر اندر گرمابه رود و بیرون آید صواب باشد چون بیرون آید چندین صبر کند که اثر گرمابه و عرق آمدن سبب
گرمابه زائل شود و دارو خورد پس از دارو در گرمابه بیرود و در زمستان که جامی ارو خورد و آنجا را گرم دارد و هر که
دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گرمابه میباید رفت تا باقی فضله را که اندر نواحی پوست باشد
پاک کند و چون دارو خورد باد و قراقر تولد کند و اجابت نشود چیزی قابض مثل میبه و شراب انار و گلشکر باید تا
اندک خورد تا معده را قوت دهد پیش از مسهل سه روز نضج کند و صواب آید تا سر دنیش گشتن باز دارد و خون از
خوردن دارو ها بیرون آید خویشتن را از رنجها و آنچه ضعف آرد و هم و غم و دلگیری و غضب نگاه دارد و جماع
بتر از همه حالهاست و از حرکت های قوی و آنچه ضعف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خود را نگاه دارد و
غذا های سبک و لطیف زود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار نباید خورد و هیچ نخورد و سرد کرده

باید خورد و از پس دارو رفق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسلامتی ز دارو فارغ شود و اگر بر بلوبت تخم
حب الرشاد یا تخم کتان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد چنانچه اسپغول با شکر میخورند اگر نام رطوبی سرد
غلبه دارد حب الرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورند و اگر دارو خوار محرور و صفراوی باشد اسپغول
اندر شربت بدهد و اگر تشنگی غلبه کند اسپغول را با روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت بدهد و اگر مزاج
معتدل باشد بعوض اسپغول تخم شاه اسفرم کند و مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب بعد از دارو سخت
نفع باشد و بواسطه آنکه کشکاب اختیار از بقیه دارو که مانده باشد بشوید و خشک دارو را تدارک کند و اگر
اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارو و از آروغ ظاهر شود و جلاب با شکر بدهند و اگر دارو تشنج
بکند گل ارمنی اندر آب انار شیرین بدهند و همچنین اسپغول بریان با تخم شاهسفرم بریان کرده و شراب
خوردن پس از دارو پسندیده نیست و هم تولد تب باشد و اگر از اندامها بوی دارو و از عرق وغیره ظاهر شود
بدن را بوی دیگر با بلیه خوشبو بشوید مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالد و اگر از گرمابه لذت یابد دلیل نقاهت است
و اگر لذت نیابد تا سه روز یا بد شود و زود بر آید که ضرر دارو و دلیل بیتی نیست و چون حب سودا بدهد و همچنین
مطبوخ دفع سودا بدهد و همچنین در حب بلغم و دافع بلغم و جوشانیده دافع بلغم بدهد فصل نهم از باب اول در
نگاهداشتن قوت کسیکه مسهل باو بدهند باید دانست که اخلاطی که استفراغ آن میکنند اندک است یا بسیار اگر
خلط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال دارو قوی که تن را بیکبار پاک کند نشاید داد لیکن استفراغ آن
بداروهای ساکن لطیف باید خورد و بار دفعات باید کرد و در میان هر دو استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت بیفزاید
و عوض خلطی شود که باستفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط بد اندک باشد بیکبار
استفراغ باید کرد بداروهایی که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد و خلط بد باشد بسیار باید داروهای
قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک و مطبوخ و سفوف و شراب ها بطبیخ
لطیف استفراغ کند فصل دهم از باب اول اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و با آنها
که مسهل قوی توان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لطیف باید داد چون
فلوس خیار شنبر و شیرخشت و شراب آلو دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فضول ایشان
بواسطه گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که دارو خوردن عادت باشد و با آنها مسهل قوی نتوان داد و
سه طائفه اند یکی مردم شهرهای سرد و سیر دوم آنکه مردمی که آب ایستاده میخورده باشد بواسطه آنکه در ایشان

غلاظ غلیظ و امراضی که از خلط غلیظ اول میکنند بهم میرسد سوم خداوندان چیز **باب دوم در منضجات**
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و بیان اوزان و تحقیق اثقل و ادویه مسهله و قسم مسهلات
و داروهایی که بچه طریق خلط را مهیا میکنند و بچه طریق اسهال میکنند و این باب
پانزده فصل اند **فصل اول از باب دوم** در منضجات و منضج عبارت از اشیاست که معتدل بنیاد
قوام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلیظ میکند رقیق را و منضج مهیا از نضج را و آن
شامل تجفیف و ترطیب است یا حصرم پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد فاسد جهت دفع و
هضم عبارت از غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفراغ و احتباس
بواسطه آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج اخراج فضلات طبیعت که از جهت شد با نضج میشود ولی نضج هرگز
مسهل نمیدهد بواسطه آنکه اول آنچه نضج یافته آنرا حرکت آرد ولی آنچه نضج نیافته دفع کرده ضرر او بیشتر از نفع
باشد دوم آنکه هرچه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آنرا منجمد کند و ضرر از آن بیحد است و تغییر میشود و اخلاط بر
چهار گونه است هر یک را منضجی جداگانه است چون منضج داده از قاروره و نبض نضج معلوم شود و در حال مناسب
آن خلط مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است جهت اخطار کثیر که لازم است الا در خلطی که منهیج باشد
چه در آن انتظار نضج با خطر است مثل حمره و اورام حلق و قولنج صفراوی پس آنجا بی نضج دفع واجب
میشود و اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده میشوند منضج مرکب باید داد و همچنین مسهل مثل آنکه اگر خون و صفرا غالب
باشد اول فصد کند پس منضج صفرا دهند و دفع نماید باید دانست که مراتب نضج مختلف می باشد بحسب کیفیت
اخلاط و بحسب علامات و بحران یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی که بران عارض شده چنانچه ماده لطیف
در حال نضج مهیا بود و کثیف بر عکس آنست خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و کمتر آن بالعکس یا بحسب قوت طبیعت
یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون قوت قوی باشد در حال نضج مهیا بود و جهت تقویت و دیر آن
[illegible] که ضعف باشد دیر نضج می پذیرد و آنجا لازم است که قوت را قوی کند بچیزهای مناسب
تا نضج ماده کند و جهت دیر نضج میشود یا بحسب هوا و فصول که در ربیع در حال نضج مهیا بود جهت [illegible]
[illegible] بالعکس و در هوا گرم جهت تحلیل قوت منع کرده اند از مسهل دادن و آنجا ترس
[illegible] مهیا باشد در آنجا ترس اختناق روح است و بکثرت حرارت کیفیت سمی بهم میرساند
[illegible] منع کرده اند جهت غلیان ماده از نضج قبول دفع لیکن اگر محتاج شوند داون تدبیر

آن کند پس منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانهٔ گرم بیاید نشست و خود را گرم باید نگاه دارد
و جلاب را وقتی که آفتاب بر آید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانهٔ سرد آب باشد و جای خشک بود وقت
صبح باید خورد و یا بسبب عوارض نفسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نضج اند جهت آنکه طبیعت
مشغول اینهاست و درین هنگام مضرت بیشتر از منفعت متصورست مگر آنکه مضطر شوند پس منضجات و مسهلات
و مسکرات و مقویات بیشتر دهند یا بسبب عادت که آن سرد مانع ست چنانکه تریاقی که افیون قابض است
و مانع از نضج مگر ضرورت شود پس خوردن تریاک و مسهل بهال ورزند و دیر بر خورند و در ایام منضج منضجات
یا مثل آن اختیار نمایند و یا افیون چون افیون مانع از نضج ست او را منضج قویه دهند و از چینی و اگر تریاکی
بسیار باشد آنچه در منضجات افیون داخل کنند چون زعفران و جندبیدستر و مصطکی و مشک ضابطهٔ
شناختن در شناختن بول نضج در بول این طریق ست که بول در صفرا رنگ اترجی بهم رساند و در بلغم
بول رنگین میشود و در سودا کمودت و سیاهی بهم رسد و در رسوب این طریق ست که چون اندک نضج در ماده
پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون طافی متفرق باشد نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع شود
نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع شود و در رسوب شود نهایت نضج بهم رسیده باشد در حال در شناختن نبض
مسهل بعد از نضج نبض چنان توان یافت که اگر اول نضج نبض صلب باشد و نرم شود یا بعکس و اگر پر
باشد خالی نماید و یا بالعکس اگر ضعیف باشد قوی شود و چون خلط چهارست منضج هر یکی در فصلی بیان شود

فصل دوم از باب دوم در منضج خون محرق یا غلیظ خام هر طبیب روز یا یک روز در میان سر روند
و این جوشانده که منضج خون فاسد ست بدهند صفت آن عناب بست دانه بنفشه دو مثقال تخم کاسنی
تخم خشخاش از هر یکی دو مثقال اجاص ده دانه تمر هندی پنج درم جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده
یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه در عرق بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کیفیت خون محرق را
زیاده نکند بدهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خون است اگر مانع از حموضات باشد و عناب در انعقاد خون عمل
کرده باشد عناب یا اجاص خاص منضج خون است چون سرفه اسفیداج یا با شیره بدهند و چون سه روز بگذرد نضج
و تغیر نبض ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح دفعهٔ ماده نمایند بعد ازین در غذا فروج داخل نمایند تا قوت
قوی شود و بدل ما یتحلل بهم رسد **فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا** تخم کاسنی نیلوفر
پرسیاوشان آلو سیاه پنج مهک آلو بخارا خطمی بنفشه عناب تمر هندی آلوچه تخم کاسنی کشوث سپستان

امرود ولعاب بنگو لعاب بہدانہ شربت نیلوفر شربت بنفشہ شربت نارنج رب توت شراب تمر ہندی شراب
آلو سیاہ شراب آلو بالو شراب آلوچہ **فصل چہارم از باب دوم در منضج بلغم** بیخ رازیانہ تخم رازیانہ
دارچینی سویہ سنبل زنجبیل گاؤزبان بالنگو تخم کرفس بیخ کرفس انیسون بیخ مہک عود الطیب بادرنگ زرکتان بیخ اذخر افسنتین
زعفران ماہیزہرج عنب الثعلب جلنجبین گلقند شراب اسطوخودوس ایرسا قردمانا بادآورد جلبہ صمغ پرسیاوشان
اسطوخودوس سکنجبین عنصلی ماء العسل زوفا **فصل پنجم از باب دوم در منضج سودا** بادرنجبویہ
گاؤزبان سپستان بسفائج فستقی بیخ کاسنی قرنفل بیخ رازیانہ شاہترج اصل السوس انجیر زرد
کشمش افتیمون شربت گاؤزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب [illegible]
خطمی شربت بنفشہ **فصل ششم از باب دوم در ادویہ مفردہ مسہل صفرا** این دوا کسی را دہند
کہ او را اسمر اللون باشد و مہزول صاحب موی و در سن شباب و در فصل تابستان و در مرضہا مسہل حرارت
کبدہ و قرانیطیس و خفیفہ ماشرا و قروح متقشر و علہ حمی غب شوصہ و وجع عین و صداع حار مرور را
بیشتر ازان دہد و کسانیکہ اغذیہ ایشان دائم فاسد شود و ایذا بینند از عیب طبیعت و براز ایشان خشک باشد
و بول ایشان کم باشد و اکثر غذا ہای گرم خشک خوردہ باشند و در امراض متولد از صفرا حمہا صبر ہندی ایلوہ
مشہور ایلوہ بیند و آن گرم خشک ست در درجہ دوم مسہل صفرا و بلغم باشد و دماغ را پاک سازد بہترین سقوطری
زرد رنگ سیاہست شربتی نزد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدما تا سہ مثقال گفتہ اند و در
وقت شدت حرارت و برودت ازان احتراز کند و آن بالخاصہ مولد بواسیر ست و مصلح او مصطگی و بول
و گل سرخ است و دادن صبر با ماء العسل یکمثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دہند و بروز جات
فرمایند و بعضے از طعام بعد دہند جہت دفع صفرا با خلط و غلظ و خاصیت او آنست کہ پاک میکند امعا را و فوت
سدہ ہا و جلا میکند و شرکت معدہ سر را پاک میکند غشی تشنگی آرد افسنتین پاک میکند خلط صفرا را از معدہ و
کبد و عروق و تحلیل میکند و اسہال می آرد و بول نیز براند و آن ہفت قسم ست بہترین او قطونسی ست و مقوی
معدہ و کبد است و منضج سدہ و ملطف اخلاط میکند و جلا سدہ ہا و شربت ماء الطبیخ یا نقوع از پنج درم تا ہفت درم
تنہا یکمثقال و یا دو درم خربق سیاہ ہندی کٹکی مسہل مرہ صفرا غلیظ است مثل سقمونیا و میدہند او را در
امراض گرم و آنرا مرض مزمن مثل مالیخولیا و صداع و شقیقہ و درد چشم و علل سینہ کہ از صفرا باشد و او پاک
میکند احشا و رحم و مثانہ را و علل کہنہ و قصبہ ریہ و یرقان و خنازیر و بثرہ غلہ و ماشرا و قروح متقشر و مادہ

متغیر شده تمام بدن را دفع میکند شربتش دانگی تا یکمثقال است و سیاه قوی‌تر از سفید است و او را بماء العسل
دهند و حکما بحال زیاده از نصف مثقال نمیدهند سقمونیا و او را محموده نیز میگویند گرم و خشک مسهل صفرا است
با دل و جگر بد باشد بدین سبب ساخته خورند یعنی شوی سورت او را کم کنند بهترین او راق صافی انطاکیه است شربت
متعارف است و حسین بن حسن تا نیم درم جایز داشته است و شیر خوردن او اول امساک نماید بعد از آن بگشاید و
شاید که نگشاید شربتی از وی شش جو است یا بیست جو و فقیر شخصی را دیدم که بقدر یک درم محموده بغلطی خورد
باسهال بمرد و او میراند مره صفرا را شیر و از خربق سیاه دوا است که با آن خلط کنند ادویه مقبضه مقویه چون
عود و عنبر و مصطکی و عصارة الورد و رب السفرجل تخم حنظل میراند مره صفرا و اخلاط با رطوبت لزج را حکماء هند
زمان شربت او را نصف مثقال میدهند و قدما تا یکمثقال داده اند و استعمال او آنست که بماء العسل دهند
و او جهت علت دماغ و شبکره و شقیقه و وجع فخذ و صداع و سکته و تشنج و اگر از رطوبت بلغمی که کهنه شده باشد
و انتصاب النفس حادث شود و مزمن از ماده بلغم ربو و سعال مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا از ماده غلیظ و علل کلیه و
مثانه را نافع بود و حنظل را بهندی اندرائن گویند غاریقون گرم و خشک مسهل بلغم و سودا است بقراط گوید
منقی ابدان مشائخ است و دفع مضار جمیع ادویه قتاله کند و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است شربت
از نیم مثقال تا یکمثقال متعارف است و دو مثقال گفته اند طبری میگوید که جمع نباید کرد میان صبر و غاریقون
و جالینوس در ادویه معده ذکر میکند اسهال او مثال حنظل است الا آنکه این ضعیف‌تر است از او و فعل نیست
اما ضرر بمعده ندارد و قدر دو مثقال سحوق این با ماء العسل میداده اند این قسم است انتهی و ذکر انثی بهتر او
ذکر است عصارة قثاء الحمار او را بهندی کریله جنگلی گویند و انیطرون نیز گویند و هم اسهال میکند مثل
سقمونیا شربت او بقراط یا دو حبه یا این حلتیت است که شیر تازه دوشیده است بمقدار یک نیم او و بعضی شربت او را
نصف درم نیز قرار داده اند نوع نوعی از یتوع است اسهال او نیز مثل سقمونیا است و اندکی شیر با انجیر یا سویق
در حال خورند تا زبان برانگیزد لا یوریدوس و آن حب الملوک دانه است و او را ثمره شجره مشوق نیز هی ماسند
اسهال او مثل اسهال سقمونیاست بلکه این شدیدتر و قوی‌تر است شربت او نزد متقدمین از پنج دانه تا
پانزده دانه است و نزد متاخرین بیست پنج حبه اگر معده قوی است حبه و بیست میدهند اگر معده ضعیف است
سحق کرده میدهند اسارون و آن اصل السوس آسمان گونی است اسهال او مثل غاریقون است بلکه قوی که شیر است
اسهال این نیز اندیماده صفرا که احوال ماده صفرا بتبشیر بیان خواهد شد تقویت و شربت او و لتقول [illegible]

وقتا خرین دو درم ست و گفته اند این خطاست بلکه شربت او نصف درم ست قنطوریون اگر تر و تازه باشد
مسهل مره صفرا و بلغم مخاطی را نافع ست جهت عرق النسا و شربت او دو مثقال ست وقتی که طبیخ او کنند با
سه ربع رطل آب تا یک و نیم باند با ذریون اسهال مثل اسهال خربق ست شربت طبیخ او دو مثقال ست
بسیار او قیه با ماء العسل دو برابر او افسنتین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مثقال افسنتین دو مثقال
بسفائج فستقی هندی او را کهن کالی گویند و آن گرم ست و مسهل سودا و بلغم ست و بهترین او فستقی ست
و چون در بخورد و آب بر ند شکم نرم گرداند و قولنج بگشاید و شربتی او یکدرم یا دو درم ست از نقوع و مطبوخ
با پنج درم تا پنجدرم ست او اسهال اخلاط بلغمیه چه مخاط از معده و مفاصل میکند مثل حنظل و حاشا
میکند غثیان را و اگر کیسه کنند تربد دو مثقال و بنوشند با ماء العسل یا شعیر بهتر باشد زراوند طویل
اگر از دو یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن نافع ست جهت استسقا هلیلج اصفر
اسهال مره صفرا و میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت درم ست و اگر مسحوق او تنها بخورند
شربت او میانه سه درم ست تا پنجدرم بالید با روغن بادام و داخل کنند با شکر نافع مزاج حار و صفرا غلیظ و رقیق
ست هلیلج اسود اسهال مره صفرا تحریف میکند و مقوی معده و منقی ست شربت منقوع و مطبوخ او از پنجدرم
تا هفت درم ست اگر تنها سحق کرده بخورند شربت او دو درم تا پنجدرم ست و با روغن بادام چرب نمایند و بکار برند
بلیله کابلی مسهل صفراست اسهال مره سودا میکند تقویت عصره و مقوی معده و بطن ست نافع بواسیر سودا و
و اعضاء عصبانی را نیز سود دارد و شربت او مثل شربت بلیله سیاه است و با روغن چرب کنند و بکار برند
بریان الحامض و الحلو انار این بعض صفرا را دفع و شیر دو … باتخمش اثر زیاده و از دو اگر دانهای انار را با پوست
بشکنند و شب بگذارند و صباح بفشارند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل ست تا بیست درم
شکر و اکثر از دو [illegible] و قیه یا ده درم شکر بکار میبرند و فعل او قریب بلیله اصفر است ماء البقول الحلو نیازی آب کنار [illegible]
و اسهال مره صفرا و کیموس سوخته شده باشد در معده و امعا بکند و دفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل یا نصف
رطل ست خیار شنبر [illegible] معتدل است بهترین خیار شنبر است که غلیظ و رقیق الغز باشد [illegible]
که مسحل او در قطعه بگذارند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته دفع کند و معده و روده
را پاک سازد و در استعمال [illegible] قولنج را بگشاید و بلغم بسیار بیرون آورد که تربد با مغز اندر این فعل میتوان کرد
و اسهال برفق و آسانی باشد چنین که [illegible] التجویز کرده اند که در وقت این اسهال نماید شربتی از ده

سه درم ست یا ده درم و در ضعف معا قابض آورد و بروغن بادام تقدیر اصلاح ورد کند مضرتش دفع شود و تا
روده نه پیچد و او تسکین نماید و دم تحلیل اورام حاده کند و ملین اخلاط صدر نماید و او را حل کرده با آب گرم بخورند ترنجبین
منبتی ست که بر خار سبز در خراسان و بخارا و قزوین می نشیند بهترین او آنست که مانند حب بلند و سفید باشد از
نیشاپور آورند و بدترین او فربهی ست طبع او بحرارت مائل ست صفرا آورد و شربتیا وازده مثقال تا بست
مثقال و ملین او ضعف بهست بنفشه خشک سرد و تر ست شکم نرم سازد و صفرا آورد دو مثقال تا سه مثقال در
منقوع و مطبوخ متعارف ست و این را انیسون گویند سه درم تا هفت درم با قند کوفته بخورد و با آب گرم داد
مسهل مره صفرا و تسکین صداع و خوانیق ست و اگر اراده اسهال تا یادی کنند با اندک سقمونیا و ترید بیامیزند
و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم نمایند پس نصف او رب السوس داخل کنند ماء اللبلاب گیاه ست که بر درخت
می پیچد او در روم بسیار ست اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل ست تا هشت درم شکر صاف
کرده بخورند و بجوشانند چه اگر بجوشانند عمل ضعیف شود تمر هندی املی انبلی سرد و خشک ست اسهال مره
و قمع صفرا میکند و تسکین حدت می نماید و شربت او از آب نصف رطل ست و در منقوع از پنج درم تا پانزده
درم شیرخشت منبتی ست که در خراسان بر بید نشیند مائل باعتدال ست گویند در باطن بدن ترنجبین دارد
و در ظاهر سرد و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربتیا وازده درم ست تا بست درم و بهتر او شیرخشت
که خشت او کلان و سفید باشد و اگر در آب تنها بتره ترکند اسهال مره صفرا محترقه کند و دم را از کدورت
صاف نماید و دفع حکه و جرب و بثور احتراقات سازد خصوصاً منقوع با هلیله زرد تنها هلیلجات اگر احراق
بسیار باشد اجاص آلو ست سرد و تر باشد صفرا از و تر گیرد و ملین بشتیر دارد بست عدد در مطبوخ
و نقوع اندازند و شربت مطبوخ او نصف رطل قراصیا آلو بالو ست یا بو یا لیست در درجه دوم ملین طبع
و باسهال مره صفرا کند و درست نفع وارد ماء الجبن آب پنیر و دل [illegible] میل بحرارت دارد جهت
یعنی شوربیت اسهال مره صفرا کند خصوصاً آنچه از شیر بز و گوسپند بود و چون اندکی عسل داخل کنند بهتر بود
هلیله هندی هڑ گویند سرد ست در اول و خشک در دوم اسهال مره صفرا محترقه کند شربت از جرم او دو
درم ست و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور بهند کاٹهه یا ندبیاریسی گاؤزبان خاصیت او
آنست که اسهال مره صفرا کند چون ابریشم داخل او سازند در لعاب گوشتود شربت او از سه درم تا پنج درم
است یا ده درم شکر و یک درم طین ارمنی و اگر خشک ... و با مثال او شکر با فانیده خوشند ملین طبع

گرم کند و اخراج مره محترقه صفرا و سودا نماید کثیرة البر بسیار و نشان هندی کاج هلس شبل گویند گرم است در
اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده امعاء نماید مشمش خوبانیست صمغ او مسهل مره صفرا است چون
بنوشند در دو درم بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا میکند و یک غنچه او یکدست بر سر ما برد بلس العرب
جنس اسهال مراری میکند و گاهی اطلاق صفرا میکند چون ماده زیاده باید ماء القثاء الخیار آب بادرنگ
و خیار سه رطلها از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده و امعاء برفق ماء البطیخ الکثری آب هندوانه
دو رطل خصوصًا با شکر یا ترنجبین یا شیرخشت مسهل صفرا است ماء القرع آب کدو در تنور پخته با شیرخشت
یا ترنجبین یا شکر سرخ مسهل مره صفرا و صفرا محترقه است بزر قطونا کوفته دو مثقال با آب سرد نوشند ملین
طبیعت **فصل هشتم** در ادویه مفرده که اسهال مره و صفرا و سودا کنند و دادن این دوا رو مردمانی را
که لون ایشان سیاه باشد و بدن ایشان لاغر و خشک و خون در ایشان کم بود و در سن کهول رسیده صاحب
طبیعتی و مزاجی دهند که او با غضب یا حدة و عقده و عطش باشد و سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن سوداوی
نیز دهند چون جذام و سرطان و سائر علل سوداویه افتیمون هندی کاسن بیل گویند گرم و خشک مسهل سودا
است و بلغم نیز آورد و مناسب اصحاب صفرا است چرا که در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب و غشیان آورد
بهترین او اقریطی سرخ رنگ است شربتی از جرم او یک درم یا دو درم است و در مطبوخ نقوع او دو درم تا چهار
درم گویند از یک درم تا ده درم است و مثقال تا دو مثقال و با شیر یا ماء العسل نافع است چون افتیمون کرب
و عطش است بدین جهت بروغن چرب میکنند باید که در آخر طبخ داخل کند در میان بسته جهت بقاے
قوت او نافع سرطان و مالیخولیا است بوده تربی مسهل مره سودا است شربت او از یک مثقال تا دو
مثقال است با ماء العسل فقاح حاشا مسهل مره سودا است چون از ضعف است باو ملح داخل کنند و یا سرکه در
ملطف زیادتی میکنند فقاح صعاتر مثل فقاح حاشا است حجر لاجورد مسهل مره سودا است و از مغسول او یک
مثقال شربت است و قدما غیر مغسول میداده اند و این خطا فاحش است ورق الحنظل آنچه در خشکی روید
قوی تر است از آنکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله بارده است دفع مالیخولیا و صرع و داء الثعلب و
جذام کند و قولنج را تحلیل دهد و مسهل مره سودا است شربت او از دو درم تا چهار درم است و اسهال مره بلغم
برفق کند مغص ندارد و زیاده کند طبیب با دوا دوی که مناسب اند بسفائج و مسهل مره سودا است برفق و
کیموس سیاه را با بیرون کند و صفرا رقیق را نیز اخراج کند و دفع جذام و مالیخولیا نماید و احوال او در فصل صفرا گذشت

اسطوخودوس گرم و خشک و مسهل بلغم سوداست و بدماغ فائده رساند بهترین آن غنچه است شربت او
دو درم تا سه درم و بعضی او را بارد گفته اند و متاخرین معتدل نوشته اند شربتی او با سکنجبین خوبست بالنگو و
گاوزبان و کشوث که مسمی است افتیمون مسهل سودا باشد هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است و منقی معده و قامع صفرا
و شربت مسحوق از سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ از هفت تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است در فعل در
قوت و شربت او مثل هلیله کابلی است و در دفع صفرا است حجر الارمنی اسهال او قوی از حجر لاجورد است عاقبت
گرم در اول و خشک در دوم نافع است برای تپهای کهنه و اورام احشاء و شربت او نصف مثقال است از
عصاره او و در مطبوخ در درم از جهت اسهال مره سودا مید هند خسک هندی گوکهر و گویند سرد در اول
و تر در دوم است عصاره او مسهل سوداست شربت او یک کف نافع جذام و مالیخولیا است فلفل ابیض
هندی تخم سنبهنه گویند اخراج سودا میکند ملح نمک بود و بانواع است ملح عین و ملح اندرانی و ملح نفطی که سیاه
بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه آنست که سنگ او در آنچ باشد و
جوهر دار بود و ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود و جمیع اقسام ملح گرم و خشک باشد اخراج سودا و قطع بلغم و
تجفیف دم کند و شربت و دو مثقال است توت اگر پوست او بپزند بهشت درم با یک رطل آب بنصفه
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند که عروق الیاتین ثلثی درم از وی با عسل مثل نشاسته بخورند اسهال
سودا کند و نافع بود عسرت النفس و مالیخولیا بود و فرق الدیک الدم از مسهل سوداست اگر او را با هشت رطل آب
بپزند تا سه رطل بماند و اندرون او نمک زیاده کنند و بنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کنند قدر ملح
معصر باشد و بهندی گهیکوار گویند یا ابستائیج اضافه نمایند تفتیح معده و حمیات مزمنه و ارتعاش و لعوه و وجع مفاصل
و هل یعنی مفاصل نافع بود فصل هشتم در ادویه مفرده مسهل بلغم و این دوا آنجا که دهند که برودت و رطوبت
بر ایشان غالب بود و در سن شیخوخت و در فصل شتا در امراض استرخاء و سکته و سبج و اورام سبج انسان و
زیادتی مواد در این وقت و آنکسانی را که در معده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و زیادتی که حاجت سرفه نم
یعنی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه اخلاط بسیار داشته باشند و فربه شوند و شهوت و خورش طعام کم
شده باشد و صاحب عرق النساء و وصل حقوق یعنی مفاصل نشستگاه و نیمی استسقای جذام و برص بلغمی
میعه سائله او را عسل لبنی گویند و بهندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ تا نصف درم است و آن گرم
است و مسهل بلغم و بعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یکمثقال علل بنیاها که بفارسی سفر گویند عقر قرحا

او نیز مسهل بلغم است و شربت او برای متقدمان دو درم است و نصف وقتی بگویند حب کرده فرو برند اما
متأخرین تا دو درم جایز داشته اند قشر اصل قثاء الحمار یعنی پوست کریله صحرائی وقتی که نوشند نصف
دانگ از او برای متقدمین و متأخرین مسهل بلغم بقوت بود فقاح حاشا دو مثقال با هر که مسهل بلغم است
اصل السوس و البنجره مریم است بفارسی خوبک و اشنان گویند شربت یک مثقال و نیم بود و با یک مثقال
علک الانباط حب ساخته فرو برند اسهال بلغم تقویت کند حب ورع هندی ارنڈ بود مسهل بلغم است و حب او مقشر
کرده بدستور پانزده حب اکثر مقدار بلغم برآید حب قلقل ازرق هندی گوگل گویند مسهل بلغم است شربت او دو مثقال
یا با ماء العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزج و کیموسات لزج است و منقی اسر عصب مفاصل و فالج و لقوه و
قولنج کائن از بلغم لزج و سوس بارد او متغص و سحج و تقطع در امعا پیدا کند مصلح او صمغ عربی و کتیرا
مبالغه در سحق او کند شربت او از یک دانگ تا دو دانگ بود تربد گرم و خشک مسهل بلغم رقیق است چون
تقویت یابد بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او موضع مجوف سفید است شربت او از یک درم تا دو درم و چون
در مطبوخ داخل کنند چهار درم است و مصلح او نیز است بدین طور با روغن بنفشه و مقویه او زنجبیل است
و نفع نماید و منقی دماغ و دفع اوجاع مفاصل و صرع و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبات کند و اگر
با هلیله کابلی داخل کنند بهترین دوا صرع است آنرا هندی لنبوت گویند غاریقون مسهل بلغم و صفرا و مره سودا
جمیع امراض [illegible] را نافعست تا وقتی عارض عفونت او را و شربت او نصف مثقال است یا دو درم سورنجان
بهندی سنگهاڑه جنگلی گویند گرم و خشک است و مسهل بلغم بود و بلغم خام سر را نیز دفع کند و نافع بود در علل نقرس
و وجع مفاصل و او تریاق مفاصل است با روی است سعده و سرخ و سیاه او بسیار بد است و بهترین او سفید
ظاهر و باطن و صلب کم [illegible] است و شربت او یک مثقال است با شکر و زعفران و چون با و داخل سازند شربت او
نصف مثقال است یا دو درم و مصلح او کمون و فلفل کرب بود فرفیون است و آنرا هندی شیر خشت و
شهد و فارسی شیر زقوم گویند گرم و خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال بار صفرا است و بلغم
غلیظ لزج از دورترین و ظهر او امعا را انا کند بسحج است مصلح او مقل سحوق و صمغ عربی و مصطکی و عسل و ایچینه
و سلیخه و اسارون و [illegible] گفته در بند و یا مجموعه و نهار او صافی خریف صفرا و ست جرب کند او در ابدین
بود و شربت او از نصف دانق یا دو دانق است ما میزج مسهل بلغم است سکنج قسمی از انگوزه است و
آن حار یابس است در سوم مسهل بلغم لزج و رطوبات است نافع علل مفاصل و عرق النساء و قولنج ریح

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین و و اهست جهت زیادتی و دفع از امعا و ظهر و ورکین و بهترین او صافی سرخ
ظاهرست و سفید باطن و خریف و سم بامرارت و شربت او از یکدرم ست تا دو درم لب القرطم مغز تخم معصفر
بود مسهل بلغم بود و شربت او ده درم ست با فانید سفید و اگر مغز او را در آب گرم بسرشند و بماء العسل
با مرق دجاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود نافع استسقاء لحمی و زقی اما مضر بود بمعده و زنجبیل گرم ست در
درجه سوم و خشک در دوم او در اندک رطوبت فضله ست و یکدرم سحوق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره سودا ست
نه بر طریق اسهال ادویه مسهله بل بتحلیل رطوبات از امعا و درجات غلیظ انزروت بهندی کنجد گرم ست در سوم و
خشک ست در دوم و بعضے ست که سرد ست در اول و این درست نیست و مسهل بلغم غلیظ است بقوت
خصوصا از ورکین و مره صفرا را نیز مسهل ندوا و رایه و عثن با دام حریب کنند جهت دفع اذیتها و کنج می آرد و شربت
از نصف درم تا یکدرم ست و اگر احتیاج غلیظ ادویه دیگر شود بهلیله و تربد و صبر و مقل و مثل انها خلط نماید
قنطف که بهندی ساگ تهوه گویند خوردن مرق او با عصر ورق او مسهل و مقی ست و جمع در اسهال تنها
ست دهن قثاء الحمار بمقدار دو درم با رقیق شعیر الخدا بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و تحمل این تکرار میکنند
حب السمنه فیستمی از حیره و تجی است که بفارسی نفل خواجه گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است و عصر ورق او
نیم رطل با بین طبیعت ست معلقه بود مسهل مره صفرا است ایرسا بیخ سوسن آسمانگون است گرم و خشک ست در
آخر درجه دوم شربت او از یکدرم تا دو درم ست یا از مثقال یا دو مثقال و عصاره او بماء العسل مسهل
بلغم ضعیف ست و بعضے بهترین اندک مسهل با ضمر نیست بلیت بهندی سناپ گویند مسهل بلغم خام
و اخلاط غلیظ است حلبه بفارسی شملیت و بهندی میتهی اگر طبخ او با نجدرم فوه که بهندی مجیثهه گویند مسحوق او
مسحول بنوشند مسهل بلغم لزج ست البصل العنصل بهندی کانده گویند اگر عصاره او بعسل بنزیند اسهال کیموس بلغم
غلیظ لزج میکند انجره بفارسی گزنه بهندی اتنگن گرم و خشک ست در دوم چون بنوشند ببره که مسهل کیموس بلغم
بود و تخم او بجلا و تلطیف و تحلیل مسهل بلغم ست و مسهل بلغم خام بقوت و دهن او نیز مسهل بلغم ست شربت
از نیم مثقال تا یکمثقال با آب گرم یا بماء العسل و بعضے شربت او دو درم نیز قرار داده اند و بعد از و اندکے روغن گل بخورند
تا دفع ضرر او کند ریوند از انفع ادویه ست برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج ست و نافع معده و امعاء
و قولنج بلغمی و ریحی با طلاق طبیعت و تحلیل ریاح شربت او مثل شربت غاریقون ست اشق کهنه قنیه نیز گویند
مصلح ادویه مسهل ست مسهل بلغم لزج بخاصیت نافع ست سحج و فالج و قولنج را شربت او از نیم مثقال تا دو

مثقال است و استعمال او منفرد و مرکب میکنند شجرة البق سفیدارست اگر از پوست غلیظ این درخت دو
مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است زوفا یابس خشک در سوم مسهل کیموس غلیظ و بلغم است سقمونیا را
محموده گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است و مسهل بلغم فالج و نخاع لطیف است جاوشیر
مسهل غلیظ بلغم است و سحق ظاهر بود نافع است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه از ریح غلیظ
مثل فالج و سکته و جدر یعنی بے حسی و صرع و قولنج بلغمی و رعشه و بهترین این جمیع که در وعدت نباشد
و مایل بسرخی و سیاهی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم** در احوال ماده مائیه
و مار اصفر بدانکه بواسطه ضعف جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن باندامها گذرها بسته گردد و اندامها از جگر
آب خواهند و این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که خورده شود از جگر ضعف بران تصرف
نتواند کرد و باندامها نتوان فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکجا کرده آید و بعضی که جگر اندر وی
تصرف نکرده باشد یا خون ضعف که هضم ثانی آنرا تمام پخته نباشد باندامها رسد آماس شکم و آماس اندامها
پدید آید از بهر آنکه نه باسهال و نه با درار بول و نه بعرق از تن بیرون شود و این آماس سه گونه باشد یکی را
تبلازمی استسقاء زقی گویند و آن چنان باشد که آب در شکم گرد آید و باشد که دستها و پایها بیاماسد دوم را
لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن همچون مرده ها گردد آماسیده و نرم
سوم را طبلی گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرد آید و شکم بر آماسد و گاه باشد که با این باد آب نیز
باشد و آنچه در استسقای زقی جمع شود آنرا مار اصفر میگویند و آنچه در استسقا لحمی جمع شود آنرا مائیه گویند و از دو
[illegible] مسهل مار اصفر و مائیه صفت آن شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کاسنی تا کوفته
جوشانیده بنوشانند مار اصفر فرود آید [illegible] شیر انجیر [illegible] با شکر برابر کوفته حب ساخته نگاه دارند و بکار برند حب دیگر
[illegible] یکدرم شیر انجیر بقدر یکه حب شود و ساخته بکار برند مار اصفر و مائیه فرود آید مسهل مجرب مار اصفر و مائیه
[illegible] سوس آسمان گون از یکدرم تا سه درم با یک اوقیه سکنجبین بنوشند صفت حب توبال النحاس که آب مائیه و مار اصفر از وی
فرود آرد [illegible] و توبال برگ [illegible] زیتون اسپون از هر یک برابر حب کنند شربت یکمثقال اگر قوت ضعیف باشد یکدرم
[illegible] مسهل مائیه و مار اصفر و استعمال این ادویه صاحب استسقاء زقی و لحمی را [illegible] حیض باشد و
[illegible] رطوبتی نباید و صاحب [illegible] که قامع سودا [illegible] یعنی هر کیموس [illegible] اعضا [illegible] نفخ و تهیج و ترهل یعنی
سستی باشد توبال النحاس نیم مثقال و ماء العسل مسهل مار اصفر بود و بیخ زقوم با برگ تنبول خورد بلغم و مائیه

کرده قنطوریون طبخ او مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت طبیخ او دو اوقیه است قثاء الحمار چون عصاره
بیخ او نیم قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم و سودا است نافع استسقا و وجع مفاصل و قولنج و فالج و لقوه و
سزاوار آنست که با صبر و سورنجان و فوه الصباغین که بهندی مجیٹھه گویند و قنطوریون دقیق و کما فیطوس خلط
کنند باد با نفعش بیشتر باشد خربق اسود بهندی کٹکی گویند مسهل بلغم و مره سودا است و شربت او از نیم درم
تا یک مثقال خربق ابیض فعل این در اسهال میانه است و تولید کرب و غثی و شربت خربق اسود است جوز السرو
بهندی [illegible] گویند و آن بندق هندی است عصاره مسهل بلغم و سودا است در مائیه صفرا [illegible] است اسهال
و جهت برص و یرقان و کلف و مثل این امراض را و محلل قولنج است شربت او نیم قیراط است با اشربه حاره و سکنجبین و
چون قطر اسالیون و دوقو و سقمونیا با دواء حل کنند فعل قوی میشود شیر مهر از کشمیر آرند بهندی زنجی گویند
شیر او خشک است در اول چهارم مسهل لزج غلیظ و مره سودا و مره و لزج است و آن صفرا بلغم آمیخته است حل
کنند او را و حبوب کنار مثل حب النجاح ترس با قلا مصری است چون مقشر کرده کوفته در [illegible] نخاش [illegible]
بطن میکنند مسهل صفرا و سودا و بلغم خام و لزج است چون ضماد کنند نیز مسهل بود و بلیح انذرانی و آن نمک سفید
است گرم و خشک است در چهارم مسهل بلغم و سودا و کیموسات غلیظ مختلفه است فاصله و انجد است انجره
بورق که بهندی کھار گویند شامل ملح هندی مسهل بلغم از معده سودا بلغم غلیظ ما و صفر بود و بسیار از تنجیح و ملتهب
معده است منع میکنند بخار و تی را که صاعد باشد بخارات سرد انجره سودا و دسنا رمکی بهندی [illegible] گویند
حار یابس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا است چون او عرض میکنند در عمق اعضا بدین جهت
نافع است جهت نقرس و وجع مفاصل که کلیمین باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در مطبوخ تا هفت درم
است و مقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او بنفشه است یا مثل بنفشه فقحوان بقاری [illegible] بونه گویند گرم و
خشک است در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمک و سکنجبین مسهل بلغم و مره سودا است تا سه درم با فریون مسهل
بلغم و مره سودا است شربت او از دو درم است خصوصا که مخلوط سازند تا او مسهل مثل افتیمون [illegible] حب سازند
و چون استعمال کند آن حیات حل شود و در اندرون بلکه غلیه خود کرده خارج شود و دست [illegible] گویند او اسهال صفرا
و رطوبت بلغم نیز میکند و مجرور در زمان و مکان حار ندهند و او را به روغن بادام چرب کنند و شربت او از یک دانگ
است تا چهار دانگ شاهتره سرد و خشک است مسهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب ندارد و بخلاف افتیمون که
کرب و غم آرد و شربت او از جرم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم و شربتی از آب

سعموره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه اوقیه اطباهی هشت مثقال **فصل یازدهم** در ادویه مفرده
ملین بطن و مخرج ثفل بدون تفارسی یارچوبه گویند چون جوشانیده بخورند ملین شکم باشد نخل تر بست چون
بعد از طعام بخورند و نوشیدن آب طبیخ او ملین بطن و مقی بود کرنب و می تفارسی کرم گویند مسهل بود چون نیم پخته
او را و مثل او است کرنب نبطی لبن الضان شیر میش بود و ملین است شرمق هندی ساگ بتهوه گویند
ملین است پخته و خام او شکر خصوصاً شکر سرخ ملین طبیعت است تخم کدو ملین است کلا و شربا نخاله سبوس گندم
است و شبوای که بهندی خربزه گویند ملین است سبز تر آبله ملین و معتدل است انجیر یا رد مسهل و ملین است
و انجیر خشک است فوق یعنی کوفته با نطرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود سلق چقندر است طبیخ او مسهل بود و ملین
پخته یعنی شیر ملین است و با قند جالس بلوچیا خطمی گویند بری و بستانی ملین است اسفاناخ مثل سرد و دوم
با ماء العسل مطلق بطن و مخرج بلغم است تخم خرفه خام مدر بول و مسهل است تخم خیار بستانی که قسمی از شرنبه است
مثل تخم خربزه است حلبه بهندی میتهی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن و منقی امعاء است از فضول و [illegible]
بادام شیرین باشد و مانند او ملین اند انگوزه تازه مسهل است کرسنه بزبان هندی [illegible] نوشیدن آب فیق
مسحوق او با ماء العسل منقی و ملین امعاست روغن نیلوفر خوردن او از سه درم تا یک درم است و همچنین روغن
سوسن نیز او مسهل ضعف اند بخور مریم مسهل بخوردن و ملین است بمالیدن بر ناف و عصاره زراوند طویل ملین شکم
است صمغ صنوبر مثل اشنه بهندی چهیر گویند محرک بدن است لبر کراث و آن گندنا است بهترین ملین است و
بیخ حالبین فنجنکشت بهندی سنبهالو گویند سه درم او آب برگ او نوشیدن با آب گرم منقی امعاست [illegible]
هندی سلارس گویند دو مثقال یا ده اوقیه آب گرم ملین بطن است شیر تازه یک اوقیه با عسل امعاء بالا
با عسل میدهد آب طبیخ سلق یک درم غاریقون ملین بطن است حمول عصاره بخور مریم ملین است و مثل است
حمول جمیع مرارها خصوصاً حب البیان ترنجبین ملین است اختقان سلق مخرج اخلاط بلغم است فتاء الحمار
اختقان بعصاره و بماء العسل دفع خلط از ظهر نماید بدین جهت نافع وجع ظهر است [illegible] حبلی مسحوق او با عسل
ملین است حرف تخم تره تیزک مثل طبیخ بذرکتان که بهندی السی گویند و [illegible] با عسل ملین بطن است بوره و
ملح العجین که نمک چهیر است و کمون که زیره نیز گویند و ورق سداب و تخم ترب هر یک از ینها که شیاف سازند
با ماء العسل ملین بطن است و صابون مثل اینها است نیلوفر قوی تر است در اسهال از بنفشه و دو سه قطره از
یتوعات یعنی درخت شیر دار مسهل میگویند **فصل دوازدهم** در ادویه مفرده که مسهلاً [illegible]

اذیت ابهام پستان بهندی کسوڑه گویند و معتدل ست طبع را نرم گرداند و ضرر مسهلات از اعضا باز دارد
ازین جهت بسته اند در جلاب ها داخل کنند نیز الکسن بزبان هندی اجمود گویند پیر ساند قوت ادویه شانه
و دفع اذیت مینماید از ادویه مسهل از هیچ و رب کثیرا که هندی کتیرا گویند و صمغ که هندی گوند گویند تاریته
یعنی پیچیدگی دفع اذیت دوای مسهل مینماید مقل که هندی گوگل گویند مانع مائله ضرت دوای مسهل
حاره است مانند سقمونیا و حنظل از هیچ ناخواه نافع ست پیچش شکمی که از ادویه مسهله هم رسیده باشد
صفر کا قوقی بریان کرده بعض دوای مسهل کنند چون با دوا هند مدد رساند نمک جمیع انواع ادویه مسهلست
با اسهال تنبیج و تقطیع ماده خصوصا سودا و رطوبات لزجه را صبر بهترین آن سقوطری ست چون با دواها
مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید زوفا یابس مامیرست تخم خیارین تخم خطمی ابو علس دفع اذیت از دوای حقنه
کنند چون همراه آن باشد طبرخون دفع حس از زبان نماید با دوای مسهل از اشوق توان نوشند و دفع تهیبان
شود و ورق عناب حس زبان اسد چیتی که بعد خائیدن او چون نیشکر بخایند هیچ مزه نیابند و دقیق شعیر
آن آردی ست کثیر قوت ادویه مسهله نماید چون جیبن سازند یا نقوعات چند بید سنتر نبات سی آس بکان گویند
چون مقدار ربع درم بخورد با لطف و تهییات سازند اخلاط را حین دفع دوا چون همراه او داخل بود یا بی
وه نیز دفع ماده و ملاطفت نماید فصل سیزدهم اندر آنکه داروها که خلط را استفراغ کند چگونه بخویشتن کشد و
چگونه ازاله آن کند بدانکه دارو مسهل یا دارو قی که بمعده اندر آید جرم دارو و لو هر و اندرین بکتشر پراگنده
نمیشود و بموضع خلط نمیرسد لیکن طبیعت قوت دارو را اندرین بکتشر و بموضع خلط رساند تا آنرا بکشد و
از خون جدا کند و هم بدان طریق که از معده و جگر رفته است یا بموضع میرسیده باشد و اخلاط را با خود
اندر رگها میگیرد تا به جگر باز آید و از جگر بدان رگ که او را باب گویند بیرون آید و بروده اثنا عشری رود
صائم باز آید هرگاه که اینجا رسد قوت دافع اندر حرکت آید و آنرا فرو شود دفع کند و کم اتفاق افتد که
بمعده بر آید هرگاه که بمعده بر آید بطریق قی دفع شود و سبب آنکه بمعده بر نیاید آنست که جرم داروی مسهل رود
از معده بیرون شود و بروده ها فرود آید و طبیعت جهت آن تا دفع میکند و اگر دارو هنوز در معده باقی مانده باشد
و قوت جاذبه دارو خلط را سوی خویش کشد آنرا نزدیک دفع کند یعنی تنقیه جامد مردم تندرست اگر معده قوی باشد
و اگر ضعیف بود به طریق قی دفع کند و بدان باید که قوت دافع اندر کلین نشسته است تا هرگاه که قوت دارد خلط
را بدان موضع باز دارد از کلین بیرون آید و آن راه که از بهر دفع خلط و ثقل ساخته اند دفع کند هرگاه که خلط

اندر دماغ و حنجره و قصبهٔ شش باشد بقوت دارو آنرا بمعده فرو کشد و قوت ماده آنرا بطریق ماده اسهال
دفع کند و آنچه خلط میجنباند قوت داروست مثلاً حنظل بگوید ببندد وقتیکه آن متفرق شود و بعضو دوراه از و رسیده باشد
و چون تواند که بکلی خلط را بجنباند پس قوت دارو هم تا نه جرم دارو و قوت دارو دارو را با عضا رسیدن حاجت
اخلاط است که بر رو چنانچه ضماد آن از بیرون مینمایند نفع و را اندرون میکند و ازینجا معلوم که قوت دارو است
که باندرون میرسد نه جرم دارو

فصل چهاردهم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه طریق اسهال میکند

اولاً باید دانست که جمیع ادویه مسهله بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی مسهالی دارند مثل هلیلج
و گل سرخ و بعضی بجاذبه مثل نمک و حلاویات و بعضی بحدت مثل فرفیون و بعضی بلزوجت دارالاین ملین دارند مثل
لبلاب و آلو و بعضی بقوت جاذبه که بر اصحاب العطایا در خلق کرده مثل محموده که مسهل صفراست بعضی دارو
را پاک کنند چون تربد و بعضی خلط را از معده آرند چون سکبینج و بعضی از پیوندها و مفاصل پاک سازند چون سورنجان
و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از عصبها چون شحم حنظل و بعضی از جگر چون بازرلون
و بعضی از سپرز چون هلیله و شیر و بعضی از دماغ چون خربق و اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ را تقطیع و ترقیق کرده اند
چون از سینه و شش باشند چند بسایه بستر و فراسیون و ایرسا و زوفا خشک و حاشا و عنصل و بعضی با خلاط
غلیظ را ترقیق کرده اند چون صمغ عربی و کتیرا و نشاسته

فصل پانزدهم در تدبیر بعضی ادویه مسهله صفت

مشوی ساختن محموده و بعضی بریان کردن و آن چنان است که بیارند سیب یا به و اگر اینها نباشد شلغم و کدو و مثل
اینها نیز جایز است میان آن خالی ساخته و محموده پر کنند و سر آن سوراخ از خمیر نان بگیرد و سر بالا و خمیر
گرفته در آتش خاکستر می بگذارند تا خوب پخته شود و صبر از محموده بر طرف شود و در سیبی دیگر که محموده پخته باشد
آن را معجون سازند بشکر یا بعسل خیار شنبر است تا آن نیز مسهل لطیف بود و طریق برآوردن مسهل خیار شنبر آنست
که او را بپارچه پیچیده در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش داشته باشد پس بیرون آورده مدبر سازند و صفت
آنچنانست که روغن بادام در و داخل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد مجوف یعنی سفید صحیح
یعنی صمغ دار مجوف باشد آن را تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سود بکار برند طریق غسل
لاجورد بگیر و سنگ لاجورد خوب سهل یا به کنند چنانچه غبار گردد پس بگیرد مصطکی و تیم چند روغن زیت با آتش
نرم بقوام آرد و نشان قوام آنست که چون قطره آب سرد چکانند متلاشی نشود و مثل حب بسته شود پس
لاجورد مغسول را با آن معجون کنند و بآب آنرا بشویند و بدست بمالند و سه آب زو بگیرند اول و دوم و سوم

زرشک را گرم کرده درو اندازند تا ترشی گیرد و برو دوغ و برنج اندک انداخته و گاه روغن بادام و گاه روغن
گاو داخل میکنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار برند آش تمر هندی میکند شکم را و صفرا را میراند و نافع است جهت
تبهای صفراوی که دران قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده میدهند و آنجا که
تب بسیار باشد روغن داخل نمیکنند و گاه جهت قوت خروس بچه و حلوان را اضافه مینمایند زیرباج
طعامیست جهت سوداوی و دفع سودا است و اصل او مرغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران و
سرکه و قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این در استسقاء نیست و مالیخولیا را بسیار منافع باشد و
گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طعامیست قلیل الغذا بطئ الهضم و بلغم را بسیار نفع میکند و برای بلغمی
نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطنجنه و آن طعامیست که جهت سوداوی نافع است
و روش پختن او آنست که گوشت را پرچه پرچه کنند و اول در آب بجوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک
پیاز و زیره و دارچینی داخل نمایند و بکار برند برای اصحاب که جلاب بدهند بهتر از نخود آب و قلیه شوربا با
طعامی نیست **فصل پنجم** طریق دادن جلاب چنان است که در ایام بهار صبح بنوشند و در تابستان چهار
گهری شب مانده و در خریف سه چهار گهری روز برآمده و در زمستان یک پهر روز برآمده و در دفع هر خلطی
که خواهند و این کلیه است طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج غذا شوند شوربا تنها بنوشند
یا انار بخورند و مثل او و هیچ وجه شب چیزی نخورند و آب بر بالا جلاب و منضج نخورند اول مرتبه چهار ساعت
و اگر محتاج بآب شوند آب را سرد کرده بخورند الا در صفراوی که بنا بر ضرورت حارست و این وقت که نوشیده شده
جلاب از روز منضج است تا روزیکه حرارت تاثیر دارد و یا حب یا ایارج خورده باشد آن روز هیچ وجه من الوجوه
آب نخورند که ضرر بسیار دارد آن تندرست چون تشنگی غالب و دلیل نقی دغدغه آزار باشد آب سرد نوشند
در زمان بالیستند و اگر دارو در حرکت نیاید بسیار حرکت نباید کرد با حارات گرم تخریج کنند و اگر گلاب گرم بنوشند
بهتر است یاری دهد در دفع بدانکه نشان دادن جلاب اصحاب گاه اندرین هر دم تندرست تپیدن
اعضا در پشت و کمر و در زانو پدید آید باید دانست که او را باید داروی مسهل حاجت افتد اخلاط امتلا که و باشند
دارو و اندر زمستان مسهل بروزی باید خورد که باد جنوب آید و هوا خوش آید و اندر تابستان آخر شب وقتی
باید خورد که باد شمال آید جلاب که در صفرا دهند اقلش چهار روز و اکثر آن هشت روز و یا دراز چهارده روز میکنند
و در بلغم اقلش پانزده روز و اکثر آن بیست و یک روز گاهی چهل روز میکنند و در سودا اقلش چهل روز

میکنند تا به سه ماه و اکثر آن شش ماه نیز میکشند **فصل ششم** در طریق دادن جلاب صفراوی روز
اول بنفشه تخم کاسنی رازیانه پوست بیخ رازیانه از هر کدام ده مثقال زرشک منقی شش مثقال عناب شش دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج و نخود یا جوزه مرغ و زیره و دارچینی آخر روز
قند سفید عرق بید مشک عرق کاسنی تخم شربتی یا آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود و یا بالنگو
که آنرا خوب است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه بیخ رازیانه بیخ مهک که آنرا هندی [illegible] گویند
تخم کشوث که هندی آکاس بیل یا مند منقی زرشک عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با قند گل حل نموده
بنوشند غذای شربت آخر روز بدستور قرار روز سوم شاهتره آلو سیاه تمر هندی سه جزو اضافه بروز دوم نموده جوشانیده
صاف کرده با ترنجبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا مکی
پنج مثقال گل سرخ هلیله کابلی از هر یک مثقال این چهار دارو همراه اجزای روز دوم افزوده جوشانیده و اگر هوا
گرم باشد خیسانیده صاف نموده تا ده مثقال ترنجبین ده مثقال شیرخشت حل نموده بیاشامند شربت قند
ده مثقال عرق بید مشک گلاب و تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و در پنج روز ها تا ظهر طعام و شربت
نخورند و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد احتیاج مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشد و خلط باقی ماند
شد روز دیگر از شش [illegible] که در روز اول و دوم و سوم نوشیده شده بدهند با [illegible] و حدیث آنچه طبیب اندازه [illegible]
سازد که مناسب لائق داند و اگر در بدن خلط غلیظ و فاسد باشد روز هشتم این حب بدهند محموده یک دانگ
غاریقون دو دانگ صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد یک دانگ گل سرخ مثل رازیانه یک دانگ کوفته
بیخته با آب رازیانه تازه یا گلاب حب سازند سحر فرو برند و از عقب خواب نروند از پی این جلاب و مسهل بنوشند
بنفشه سنا مکی گل سرخ کاسنی رازیانه شاهتره پوست هلیله زرد تخم کشوث بیخ مهک آلو سیاه تمر هندی زرشک شمس
و آن خوبانی عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با ترنجبین شیرخشت بیاشامند و ظهر طعام و شربت
نخورند و شربت آخر روز غذا بر قرار و اگر احتیاج حب نباشد نیز دارو بدهند چه سرکم تر از حب است صفت
آن غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ با جلابی بود در یک قاشق اول آمیخته بنوشند **فصل هفتم** در
طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه رازیانه تخم کاسنی گاوزبان شاهتره پوست بیخ رازیانه عناب دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا نخود آب بگوشت جوان مرغ یا گوشت بعلی
از گوسفند یکساله [illegible] با زیره و دارچینی و زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق رازیانه تخم بالنگو بنوشند

روز دوم انیسون و آن بادیان رومی سه بیخ کرفس بروز اول اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند
ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور آب برگ گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس بروز
دوم افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند دو مثقال و عسل آن و مثقال گلقند انست که در تموز آفتاب
ترتیب یافته باشد نه در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفایج فستقی قنطوریون
دقیق منقی هر یک ده مثقال بروز سوم افزوده بجوشانند و صاف نمایند با ترنجبین حل کرده بیاشامند
روز پنجم باد آورد که روز چهارم گل سرخ بلیله کابلی از هر یک ده مثقال جوشانیده صاف نموده با گلقند عسل حل
کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست بلیله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک ده مثقال گل سرخ شش مثقال عناب بیست دانه
دانه سپستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم سنا مکی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو افتیمون
از هر یک ده مثقال افتیمون در کتان بسته بسفایج فستقی پوست بلیله کابلی انیسون تخم کرفس اخر منقی از
هر یک ده مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با ترنجبین ده مثقال و شیرخشت
ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بخورند بدانکه روز پنجم بسیار را استفراغ شده
و اثر روز با دیان بدهند که بالتخاص سنا دیان با هم بلغم جمع میشود و همچنین کاسنی جمع نتوان کرد و بود سوداء آنکه
اورام نضج برسانند روز هشتم روز استراحت بود و شربت بالنگو هفت مثقال شربت انار عدس ...
عرق رازیانه ده مثقال گلاب بیست مثقال تخم شربتی ده مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم کاسنی ده مثقال
رازیانه ده مثقال گاوزبان بالنگو شاهتره انیسون قنطوریون دقیق مویز منقی هر یک ده مثقال عناب بیست دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند گلقند اصل حل کرده بنوشانند غذا و شربت آخر روز بدستور روز دهم
ده مثقال بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک ده مثقال بر آن اضافه نمایند جوشانیده صاف نموده با گلقند
اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم حب بدهند از تخم ده ... یکدانگ غاریقون
دو دانگ تخم بدیم مثقال مصطگی یک و نیم دانگ رازیانه یکدانگ گل سرخ و مقل و انیسون از هر یک یکدام
کوفته و بیخته با آب رازیانه تازه حب سازند و آخر شب فرو برند و بخواب نروند و از عقب آن جلاب از سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ شش مثقال پوست بیخ کرفس ده مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره
اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک ده مثقال افتیمون شش مثقال در کتان بسته تخم کرفس پوست بیخ کرفس

هر یک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند با ترنجبین ده مثقال شیرخشت
ده مثقال حلکرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا ظهر هیچ طعام و شربتی نخورند و اگر دیر عمل کند
روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو نیمگرم بر شکم او بمالند و از آب جریب نخود آب یک پیاله نیمگرم بنوشند
و شیافی از بوره ارمنی و صابون از هر یک یکمثقال شکر سرخ سه مثقال سنا مکی دو مثقال نمک گل سرخ
خطمی گل بنفشه از هر یک یکمثقال کوفته بیخته شیاف سازند و استعمال کنند و شیاف خیار شنبر و اگر
احتیاج سبب نباشد بشیر دار و بدهند صفت آن غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده یکدانگ با جلاب
مذکور بیاشامند و در بیماری اول باقی دفع شود **فصل ششم** در طریق دادن جلاب و دوا روز اول بنفشه تخم کاسنی
رازیانه گاوزبان بالنگو شاهتره تخم کشوث منقی از یکی دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده
صاف نموده با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذا نخود آب با گوشت جوان مرغ با زیره و زعفران
آخر روز قند سفید عرق بیدمشک ده مثقال گلاب ده مثقال تخم بالنگو دو مثقال بنوشند و روز دوم پوست
بیخ رازیانه اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حلکرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور
روز سوم سطوخودوس دو مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره
بنفشه اصل حلکرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم سطوخودوس بسفایج فستقی هلیله کابلی
تخم کشوث منقی هر یکی دو مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند حل ساخته بیاشامند غذا و
شربت آخر روز بدستور اما در آخر آن شیر خسک دانه که بهندی گوکهرو گویند اضافه کنند روز پنجم قنطوریون دو مثقال
اضافه نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گلقند ده مثقال حلکرده بنوشند و غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم
افتیمون و برکتان بسته سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق روزهای دیگر عمل آرند و روز هفتم اگر در قاروره
نضجی باشد این تلیین بدهند سنا مکی اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست هلیله کابلی
تخم کرفس دو مثقال پوست بیخ کرفس سه مثقال و قیق افتیمون سه مثقال برکتان بسته گل سرخ در روز اول
اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین ده مثقال شیرخشت دو مثقال حل نموده بیاشامند
غذا و شربت آخر روز بدستور سر دارد محموده یکدانگ غاریقون دو دانگ نافع است بر آن اضافه نمایند
روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بیدمشک گلاب تخم بالنگو از هر یک
دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم سطوخودوس بسفایج فستقی دو مثقال پوست بیخ کرفس

دو مثقال منقی ده مثقال بر وزا ول اضافه نموده با گلقند عسل ده مثقال بیا شامند غذا و شربت آخر روز
بدستور روز دوم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یکی دو مثقال افتیمون چهار مثقال
ترکستان پسته پوست بلیله کابلی دو مثقال قنطوریون دو مثقال غاریقون بر وزا ول اضافه نموده بجوشانند و
صاف نموده با خمیره بنفشه ده مثقال بیا شامند و شربت آخر روز بهمان ترتیب منضج بدهند تا نضج تمام
در قاروره پیدا شود و بعد از ان حب ها بدهند برین صفت صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون دو دانگ محموده
بلد دانگ تربد نیم مثقال شحم حنظل نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطکی دو دانگ انیسون یک دانگ گل سرخ یک دانگ
قرنفل یک دانگ کتیرا نیم دانگ کوفته بیخته حب سازند و وقت نیم شب بخورند و اگر هوا مائل بگرمی شده باشد
و وقت معتدل بود سحر بخورند و ازپی او جلاب از سنا مکی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه دو مثقال
بادیانه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال
پوست بلیله کابلی دو مثقال افتیمون سه مثقال ترکستان پسته منقی ده مثقال عناب سپستان بیست دانه
بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت ده مثقال بگلاب حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر
روز بدستور چون عمل دیر کند روغنها بمالند و شیاف عمل نمایند **باب چهارم** در آنکه اسهال را کی بازم
بایدداشت تدارک و علاج حالها بدهد که در استفراغ پدید آید و اندر بازداشتن اسهال چون افراط کند و
علاج داروهای مسهل که کار بکند دران چهار فصل است **فصل اول** در آنکه اسهال را کی باز بایدداشت
بدانکه هرگاهکه درو تمام استفراغ گردد و تشنگی پدید آید وقت بازداشتن اسهال آید و هرگاهکه تشنگی پدید نیاید
اگرچه دارو کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و بباید دانست که تشنگی از پس دارو پدید آید
همه راست استفراغ نباشد و لیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده و جگر باشد تا بعضی را سبب
گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هرکجا که تشنگی پدید آید این اسبابها را نگاه
بایدداشت که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه شده باشد واجب بود تدبیر بازداشتن آن و بدانکه هرگاه
دارو خلط را که بدو تعلق استفراغ تمام گردد استفراغ خلط دیگر آغاز کرد در حال باز بایدداشت مثلا اگر
دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسهال بلغم آغاز گیرد باز بایدداشت که افراط
میکند و اگر بعد از انکه صفرا و بلغم براند و گاه بسوار سد افراط از حد گذشته باشد و چون کار با سهال خون رسد
خطرناک بود و نباید داشت که هرگاه دارو خورده شود و تعلق باو استفراغ خلطی دارد بحسب آن افراط را بباید

چون آبی و سیب بر زیرین معده را قوت دهد و پیش نشستن بازدارد و دوار و را القصه معده مائل سازد و بعمل وارد
جالینوس میگوید که شخصی اسقمونیا خورد تا نزده ساعت استفراغ نکرد و پس او را اندر معده خویش دریافت
گرگویا باهم میکشد و می فشاند گویا او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بر زیر دهد دال آن خست اول شد و استفراغ
نباید کرد سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود خلط را آنجا میکشد و میوه قابض فم معده را القوت
کرد و فراهم آورد و بعصر راند و دارو را فرو و ساز و هر گاه این تدابیر نافع نیاید و تشد و پیدا نشود و چشمها برون
خیزد و دوار و حرکت کبسو بالا کند و بیقیان شود و چیزی بر نیاید و دوار اعضا که خشکی بدید آید البته فصد باید کرد
و اگر این اعراض نباشد و دوار و قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگر بیمار زنده روز باشد زیرا که اخلاط کرده آید
حرکت سبب آن بود که بر عضوی ریزند و سبب ریش بدید یا آماس شود و با عضای شریف ضرر رساند و در
غیر مسهل هم می تعدیل مزاج کافی بود و احتیاج نیز به فصد نباشد مگر آنکه حمی شود که آن هنگام فصد لازم
بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرو برده و مشکل بر آمدن کند تقیه معده را باک باید کرد چون بح اکر و بیمه
در آید تحصیص مثلها ماء العسل گرم خورند یا تمام آب در معده گذشتن دارو از معده لیست که هیچ کرانی
نکند و تا هیچ سوزش دل نباشد و از آن قی که دارو ندهد و اگر قی و سهال بود و اقتضی کدام امنع باید کرد
مگر آنکه از افراط یکی همی باشد و اگر بیمار از اسهال تحرق بدید آید چون آمدن گیرد باز شیر حیوانی جهار چوبه
و مخ گاو نافع آید و با لجمله روغن گاو و مسکه و لبنیات در باز داشتن مضرت سهل دارو و منع عمل عظیم نافع آید
هم خوردن و هم مالیدن بر شکم و دست و پای و در دفع سوزش و با پشت و صعوبت تشنگی این ضمنها و لعابها
لسکابیه روغن چرب کرده و صمغ عربی به روغن چرب نموده و آب آبی و ... انار و زرشک و سماق و
شوربای مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن در آن آب سبب است فصل سوم اندر باز داشتن
افراط اسهال که از دارو می کار بعضی دارو می قی افراط اسهال که از دارو هی کار بعضی دارو قی افراط کند
دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بطنابها یا بنواره باریک پیچید و آغاز پیچیدن بغل از بن
ران باید کرد و باید پیچید پیچیده فرو و آوردن تا سر دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فلونیا و دادن
اگر ممکن باشد دیگر مایه باید برد تا عرق کند و یا آب گرم در زیر دامن او باید نهاد و خاصه سوی پشت و پارچه
و دستار کرده بر سر گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات آید و اندر گیرد و عرق سازد هر گاه که عرق افراط کند شربت
سیب و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر باید داد و آب آبی و آب امرود نیز اندر اندامها باید مالید خاصه

اندر بست و گلاب و کافور و صندل بوئیدن بباید ضماد اسهال صفت آن بست جوانی جو آب مورد
کنار طباشیر غیر قوت شامی ضماد ساخته بر معده بنهد سخت صواب باشد و هوای خانه معتدل کنند از بهر آنکه هوای
گرم تحلیل کند و ضعف آرد و هوای سرد اخلاط را باندرون تن باز گرداند اسهال زیادت کند و لقمه چند
نان اندر آب انار ترش ترکنند و بدهند و بیش از آن اندک اندک و آن هم ستی از نان ست سوده اندر شراب انگوری
ترکنند و قاشقی چند از آن بخورد و صواب باشد و بست جو یعنی آرد جو با اندکی تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد
و شیر تازه جوشانیده چندانکه لختی آب تا کی او کمتر شود و سود دارد و بواسطه آنکه او قوت تیز دارد و را باز دارد و سوزش را
نیشاند لیکن اگر حرارتی با فراط کند تولد شیر نشاید داد هر گاه مزاج سخت گرم باشد اسپغول و صمغ عربی بریان کرده
و گل ارمنی بروغن گل حب نموده بریده به سرشته یا به سیب یا بشراب حورده بدهند و اندر بازداشتن تیزی از
روده ها مسکه و روغن گاو سخت نافع باشد و اندر ضرر که بروده رسد غذی انجیر دوشن و آن گندم صحرائی است
که در روم بیشود و بدهند باو دادن نافع بود و چون اندکی بیش آید سماق داخل کنند و نان اندر شراب قابض
یعنی شراب سخت ترش نافع است و از میوه ها آب غوره مناسب بود و آب سرد هم بخورد و اگر اسهال با و
بایستد اطراف و اطریفلی که مذکور شده بر بندند و این داروها بکار برند گاه فلونیان و تریاق السلاطین و
ترمس عشادان مرکب است و ادن و ضماد قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد بریان کرده سه درم در روغن
گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود و دادن مجرور و غیر مجرور را آنچه درست مناسب آید و آنچه در خون بر آمدن
مناسب بود نافع بود تعریق یعنی عرق کردن آب گرم با فراط خوردن و بوئیدن عطرهای خشک و معتدل هم نیکو
آید و افراط اسهال حب السلاطین خوردن بلاد و حب مجرب است یا ماست نیز نافع بود جالینوس گوید مردی را
سقمونیا داده استفراغ تمام کرد بعد از و درد و سوزش و دربه در روده ها او پدید آمد و هر گاه تقاضا کرد
ثقل بسیار بیرون آمدی چون در حال او نیک نظر کردم و تفحص او اجبی نمودم گفت قولنجی بود و هر نوع دواها
مسهل خورده بود روده ها او ضعیف شده چون سقمونیا خورده روده ها از حد خراشیده شده و فضلها که اندر
تن او بود چون روده ها ضعف و ستوف یافته بود اندر روده ها اینجا نهاده اند و هر گاه فضلات جمع شدی روده ها را
بر سجانیدی و دفع شدی تنقیه نمودم با عدل او را از خندروس و بارزد ساختند مختنه کتیرا بیان سماق نیز
فرمودم تا روده ها را قوی کنند و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم و از میوه ها غوره و آبی میدادم اندر مدتی
اندک از آن رنج بکلی خلاص یافت بدانکه بیمار و دوا بود که چون فعل خود تمام بایستد و اگر دوا فعل خود

تمام بکند هنوز عمل خواب و تشنگی پیدا نشده باشد نباید پرسید و منع اسهال بکند مگر آنکه دوا باسهال
تحریر سطوت دارد و در بستن آن مضطر شوند صد دار با دوغ گاو و یا دوغ هر حیوانی یا دوغ گاو مجرب است و تشنگیه
بابانست **فصل چهارم** در علاج آنکه دارو ها کار نکنند هرگاه دارو کار نکند ناف پیچیدن گیرد و تشنگی و صداع
و قلق و خواستن با ریدن آید و هرگاه که این حالتها پیدا آید در حال حقنه باید کرد و شیاف نیز بکار برد تا افراغ
کنند و دو مثقال مصطکی سوده با آب گرم بخورند تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که چیزی
قابض چون سیب آبی تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید هرگاه که تدبیر ها سود نکند و عرق جسم
استفراغ بهم رساند دارو می حرکت بسوی بالا کند و چیزی بر نیاید چنانکه در حال فصد باید کرد علاجی نیست و
اگر دارو هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر بعد از دو روز باشد صواب بود و از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط
حرکت کنند و بعضوی از اعضاء رئیسه بریزد و بسیار بود که دارو مسهل دیر اندر کار آید شربتی که دارو را رقیق
کند چون اخلاط را ماء العسل را با آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو را اندر کار آرد و هرگاه این
علاج اثر نه بخشد تدبیر حقنه و شیاف کنند و هرگاه مسهل از معده فرو نرود و این تدبیر ها سود ندهد و در پیچها
پدید آید بیرقی باید کرد چنانکه ممکن گردد تا معده از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد
مراد از جلاب درین محل شربت سکری و قند سفید و گلاب است **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل بلغم چگونه دهند و
همچون دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیونی و بنگی و شرابی و دادن جلاب
بمردم زخمی و آنها که تپ دارند و دادن جلاب بحوامل در این شش فصل است **فصل اول** داروی مسهل که از
بهر بلغم دهند رب هلیله رب تربد بسازد و طریق ساختن رب هلیله کوفته شیشه کنند و با آب تر کنند و در آفتاب
دارند و بجنبانند آنرا هر روز تا بیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده تصفیه کنند و از گرد نگاهداشته
در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود مانند صبر اندک از وی کار بسیار کند بمقدار شربت آن از دو درم تا سه
درم و گاه از سقمونیا نیم دانگ یار کنند قوی تر باشد و هم بدین طریق از تربد رب سازند و قوت او نزدیک بقوت
سقمونیا شود با فانید سرشته بدبندا اسهال قوی کند و مره از او بیاید و این سخن از محمد ذکریاست که او
میگوید که من از شحم حنظل رب کردم هم بدین طریق با کتیرا دادم و کتیرا و شکر سرشتم و بدادم کرا صبت اراده رو
نبود اسهال بلغم تقویت میکرد چشم و سر را سود داشت و از افتیمون و بسفایج نیز بدین طریق سازند و اندر علیها
اینها را بر تقبیه توان کرد هیچ غدا را چون خواهند بخورند و آب را پاشیده تناول نمایند و اگر اندکی

سقمونیا در شکاب حل کنند استفراغ کنند لیکن پس سوده نباشد که ضرر شود و بکار دارد و گاهی بجلاب یعنی
قند سقمونیا را دهند بدانکه اهل تنعم و کسانی را که از دارو گریزان بود علاج دواها بغذا باید کرد و بکم خوردن
و ابطلای بیشیاف تا اسهال باید کرد و ابتدا و دارو خوردن که کراهیت داشته باشد سداب پودنه و کرفس و به و
گل خراسانی هر کدام که باشد بسیر کرده و گلاب چکانیده می بویند تا اگر از پیش از گشتن این نباشد بازوها به بندد
و چیزی قابض چون آبی با گل سوری و حب انار در جلاب گلاب آرد که قوام او سخت باشد بچشد فرو برد و همچنین
یا عسل اگر مجرور باشد رایت دهند و آنچنان باید که دوغ ترش در جای خشک نهند در یکشب باید و آب از رد
صافی بر سر او آمده باشد و غلیظ رسته شده آن را باشد و است او تسکین حرارت کند و اگر بیشتر خورده شود
طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندر وی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب به و آلو خشک یا در آب تمر هندی یا در
شراب آلو یا در آب انار دیا در جلاب حل کنند روا باشد صفت داروی که کراهت ندارد آلو بیارند و یک
سیب اندر جلابی نهند که در وی سقمونیا موافق شربت حدس طبیب حل کرده باشد باید آن جلاب بخورند و از آن
آلو تردانه چند بکار دارند طبع اجابت کند و هیچ کراهت طعم از وی ندانسته باشد صفت داروی تربد که کراهت
ندارد تربد نیم گرفته یک شربت اندر صد درم جوشانند چون به پنجاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در و
افگنند تا شیرین شود و سیب آبی یا سیب پاره کرده اندر وی نهند یکشب باید و آبی بشیر قند زده بخورد صفرا و
رطوبت بکشد استفراغ کند آب انار شیرین و ترش را که با شحم او را کوفته باشند افشرده و شکر در وی و اندکی حل کنند
مسهل لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه درشتی باشد نشاید مسهل لطیف که تن اگر گرم نکند و سقمونیا
را سقط نکند صفت آن سقمونیا یک درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک پنج درم رب السوس یک درم همه
که به تخم ترنجبین است دواو قند سقمونیا با مغز تخمها یکجا سوده و آب ترش صافی در ترنگبین کنند چنانکه او را
بجوشند و با آتش نرم بجوشانند و بقوام علی شود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و بسرشند این جمله دوازده
شربت باشد و شش شربت معتدل باشد صفت حب المسهل که اندر تبها خونی و صفراوی توان داد گل سرخ
پنج درم کتیرا رب السوس نشاسته از هر یکی یکدرم تربد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور باندازه حرارت
و اندرین جمله شیرین نیم درم و کمترین آنکه سقمونیا مشوی حل کنند شربتی یکدرم حب که اندر تبهای
صفراوی توان داد گل سرخ طباشیر از هر یکی نیم درم عصاره زرشک یکدرم سقمونیا مشوی دانگی
صندل سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر بشتری و کمترین چون آب کاسنی حب کنند جمله یک شربت

باشد گوارش عود که مسهل است صفت آن رب سیب سه درم تربد یک درم و نیم سقمونیا مشوی نیم درم مصطکی
نیم درم عود خام نیم درم جمله سه شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت دهد ناطف مسهل و آن حلوائیست صفت
آن ترنگبین گداخته و پالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یک مثقال اندر یا بتله آتش نرم ناطف کنند و سفیدهٔ
بیضه مرغ نیز افگنند چنانچه رسم است مقدار یک اوقیه شیرینی نیک باشد دیگر ترنگبین بگلاب و آب
آلی گذارند و اگر ترشی خواهند باب غوره گذارند مطبوخی مسهل صفرا و نزله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده درم در یکمن آب تر کنند یک شب پس بآتش نرم بجوشانند تا نیمه آید
بست درم ترنگبین در وی حل کنند و بپالایند یک شربت باشد صفت که تندرستی از بهر نگاه داشتن
تندرستی بر وقتی که شاید نگاه دارد صفت آن صمغ حب الخضر که آنرا علک البطم گویند از صمغ مقدار یک درم
یا دو درم و با مقدار دو دانگ یا چهار دانگ یا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند بخورند طبع اجابت کند مسهل
تندرست که تندرستی نگاه دارد مغز تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند و
با نگبین سرشند مسهل مصطکی لطیف صفت آن مصطکی یک مثقال شکر دو مثقال هر دو را برابر بسایند و وقت
خواب با آب سرد بخورند و بخسپند طبع نرم کند و معده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده دانه انجیر خشک
بخورند طبع نرم کند معده سود دارد و محمد بن ذکریا گوید چاب نیم شست پیش از طعام بخورند طبع نرم کند
و آشامیدن روغن ثفل خشک اخراج کند **فصل دوم** در دادن جلاب کودکان و پیران بدانکه داروی کار
چنانکه بکودکان نتوان داد همچنین به پیران نیز نمیتوان داد لیکن اگر معده بدان محتاج شود و ضرورت گردد شیرخشت
ملین دهند و اگر بدان کار تمام نشود شیرخشت با مسهل که قوی نباشد بدهند حب مسهل که قوی نباشد اما ایارجات
مناسب است در کودکان اول اگر توانند شیاف و قبل طبع را نرم کنند و همچنین در پیران و گاه بطلاها مسهل
علاج کنند بهترین در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف و بیهوشی می آرد و کودکان را شیرخشت و
ترنجبین و خیارشنبر مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال ریوند چینی و غاریقون مناسبت تمام دارد و
از مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیرهٔ بنفشه و معجون بنفشه و لعوق بنفشه و لعوق خیارشنبر
مناسب است و در پیران ایارجات چون ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و دواء المسک تلخ و ایارج
روفس مناسب بود اما شربت کمتر دهد و برای پیران بهترین داروها انجیر است که بقدر طعم کوفته بخورند دهد
فصل سوم در جلاب دادن کسانیکه عادت بخوردن کیف دارند چون افیون و شراب و بنگ

اگر محتاج شوند در بنگی و شرابی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را بروغن بادام چرب
کرده بخورند و یا روغن گاو تا یبوست و قبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق بید مشک یا گلاب آمیخته
ممزوج نموده بخورند در بلغمی و سوداوی خود شراب تنها برایشان منضج است و در شرابی معتاد شراب را کم کنند و اگر
کم کردن ممکن نباشد بهتر آنکه در ایام منضج میان روز یک پیاله که بوزن یک رطل باشد بنوشند و همچنین میان
شب این در شراب انگوری است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری نیابند عرق را با گلاب یا آب نرم کنند
و اگر ام الخمر باشد بقدری که تواند کم کنند اما در افیون اگر آن شخص افیون یکبار میخورد آنجا بسیار سهل و آسان
است و همچنین در آنکه تا یکدو بار میخورند بواسطه آنکه وقت آن بگردانند و در آنکه افیون سه بار میخورند بسیار مشکل است
مگر آنکه سخت [illegible] علاج کنند و در افیون مصلحات منضجات داخل کنند یا مقویات قلب و معده مثل زعفران و تخم
کرفس و در یونانی [illegible] و [illegible] مثل این ترکیب فلونیا که مسهل در کتاب قرابادین [illegible] مذکور است و در
کتابهای دیگر یافته شده آن فلونیا مسهل بدهند چون مسهل مثل دواء المسک است [illegible] ایارجات وغیرها
بخورد وقت افیون بگردانند چنانکه ضعف آرد بلکه همچنین که سه چهار ساعت پیش از افیون بخورد تا ضعف نیارد
و بسه چهار دفع مواد نماید و برای نرمی شکم افیون بهتر از ده دانه انجیر است که در قاشق عسل را شربت کرده
در آن خیسانیده باشند **فصل چهارم** در دادن جلاب بهر دی که زخمی باشد اگر زخم در سر باشد و حاجت
مسهل بود هیچ علاج بهتر او را از حقنه نیست شیاف نیست اگر زخم در شکم و پشت باشد آنجا مسهل دادن سخت
دشوار است مگر محتاج سخت باشد و ضرور شود آنجا جز ملینات علاج نیست و علاجی که مسهل باشد بسیار
است و اگر زخم در اعضای اسافل باشد از مسهلات نرم جویند و آنجا ترس کم باشد در وقتیکه مسهل زخمی
دهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشند و اگر در آن وزد دارو یا روغن بر زخم بمالند مشتی معمول دارند و روغن
دارو داخل کنند و بر نهاده محکم ببندند و بهترین آن اطعمه الطف است و کمتر از معتاد خورده باشند که اخلاط در آنجا
تبدیل یا تحلیل کرده است خرج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن جلاب بهر دی که تب
دارد اگر به عزم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شوند روز بحران را پیدا کنند و هیچ وجه روز بحران
را مسهل و ملین ندهند و غیر روز بحران هر تبها مناسب [illegible] بنفشه و قرص بنفشه ملین جوشانده و خیسانده
بنفشه و در تبهای بلغمی جوشانیده که دافع بلغم باشد غیر روز بحران بدهند و در آن روزها که مسهل ندهند روز
چهارم و گاه سوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم و یکم تا چهل روز بحران پیدا کنند چون امراض

از چهل روز گذشت بهر وقتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد مسهلی و ملینی که
در تپها مناسب است شیرخشت و ترنجبین و گلقند و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
که سنا مکی دران باشد گل سرخ مناسب است و مسهلات و ملینات آن منضجات داخل کنند و در غب
خالص و غیر غب خالص و اکثر تپها شربتی بهتر از آب انار مشتهی نیست و گاه در آب کشک که آب جو
باشد مجموعه داخل میکنند و در تپهای بلغمی تربد و ترنجبیل و حب سکبینج بسیار مناسب است و در تپ سوداوی
هیچ چیز بهتر از سنا مکی و افتیمون و لاجورد نیست و در جوشانده مسهل صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گل سرخ
و هلیلجات مناسب بود و در تپ سوداوی دواء المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تپ دموی بعد از
فصد مسهل که دهند بهتر از آب تربد و شیرخشت نیست اگر ضرورت شود یک نخود مجموعه مشک دران داخل کرده دهند
و شیاف از سماق و سوم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سنا مکی داخل کنند و در شیاف
روغن گل سرخ و شکم او بمالند **فصل ششم** در دادن جلاب بحوامل که در حوامل طبیعت محتاج مسهل شود
اول چیزهای نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و اگر ماده ازین محتاج
شود هیچ چیز مناسب تر از فلوس خیارشنبر نیست که ضرر ندارد و آسانی و بی پیچش شکم را فرو د آرد و در ادویه
حوامل البته مویز داخل کنند که بالخاصیت نفع دارد و مسهل است بهر وجه ملین بجا ماند مناسبت تمام دارد و
در تپها چیزی نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت مرکبات آن بر
هشت فصل است **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت آن چون حاجت میشود اطبا
بدوای مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بخوبی بوده باشد که دوای
مفردی دران وقت یافته نشود که تدارک آن تواند نمود ناچار آن دوا را بدیگری مرکب سازند تا مطلوب
بحصول پیوندد و ترکیب آن است که از هر کدام ازان ادویه شربت تمام گیرند و تحلیل سازند و همین مقدار ادویه
بکار برند مثلا دوا مرکب از صبر و حنظل و غاریقون کردند بدین صفت صبر دو درم سقمونیا یکدرم حنظل نیم درم
غاریقون یکدرم که مجموعه چهار و نیم درم شد که نیمی المخرج ربع باشد یکدرم و هشتم حصه درم است مقدار
شربت او دیا آنکه ربع شربت مفرده مذکوره که مطلوب است بگیرند بدین طریق صبر نیم درم سقمونیا ربع درم
حنظل هشتم حصه غاریقون درم منصحات درهم کرده آماده سازند یا حب کنند و باید این شربت است که گفته
بقراط و جالینوس که حمام پیش از دوا مسهل واجب است بیک روز تا دو روز یا به سه روز هم بواسطه

آنکہ میگذارد خلط را و نرم میکند و نضج میسازد صلابت را و تحلیل میکند خلط را و معتدل میسازد بدن را
بدفع خلط و خروج آن خلط باسانی چنانچہ جاری میشود از ان مسہل آنکہ یک روزہ دارو دو دار آتش نماید
طرفون را یا ورق عناب جہت تخدیر ورق باشرف و تیج در دہن دارد و کسی کہ ترسد از رایحہ آن ببندد
منخرین را تا بوی خوش بوید وقت تناول کسیکہ ترسد از قی ببندد اطراف را و قابضات مقوی معدہ
و کبد کا کہربان ریباس و التفاح و السفرجل فائدہ جہت یاری مسہل آب گرم بخورد و قدریکہ حل کنند
حب را بآب یا او چون لعابات و مرق چون مسہل کار کند آنہا را اندک گرم خورند تا کار کنند و چون
مسہل خورد پیچش شکم باشد پس آب بخورند و قدمی چند سیر دو غذا بعد اسہال رقیق لذیذ جید الجوہر
حسن الکیموس چون چوزہ مرغ کنم بخورد از معتاد جہت آنکہ اعضا غالب است جذب میکند بقوت مثل غذای
زیادہ از معتاد قی شود اگر بقدر میل بخورد بر معدہ گران میشود و در ینصورت جاذب باد شود بسدد و آن
امری صعب خطرست بعد جلاب طعام را شکم سیر نخورند و چون کسی مسہل خوردہ و اسہال واقع نشد اگر ممکن
سکنجبین قبل بہتر والا حرکت دہند با کل قوابض مثل سفرجل یا بحقنہ نرم یا شیاف مسہلہ مثل حجر
مسہلین در یکروز خطرہاست چون کسی مسہل خوردہ چہ اگر کسی را مسہلی داد و عمل نکرد در ہمہ روز خواہ کہ مسہل
دیگر ندہد ہم ہلاک ست و این کلیہ است **فصل دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسہلہ باید کہ در ترکیب مسہلات
مراعات تقویت دل و فم معدہ و جگر کنند بمیان منضجات و مقویات و آنچہ قوی بود مصلحات او نیز داخل کنند
تا سختی قوت آن بشکنند و استعمال مسہل در وقتی باید کہ ہضم طعام شدہ باشد و اشتہار طعام بگیرندہ تا
قوت بشکنند و طبع کلی تدبیر دوا مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب و ضعیف معدہ و گرم مزاج را چون مسہل
احتیاج افتد بیکساعت قبل از مسہل غذا لطیف خشک است مانند صفرا باید خورد چون کشک آب یا آب انارین
و بعد از مسہل طعام شکم از کمتر خورند معدہ و نشستگاہ را گرم دارند موجب جذب رہا شود دیگر آنجا کہ معدہ گرم باشد و
تاب بنیاورد آنگاہ غذای لطیف مسکن عطش از مرقہا مناسب جاریست قبل ازین دوا ہیچ نباید خورد مگر وقتی کہ
مایوس نشوند و قطع عمل کنند از شراب اگر مطلوب بود مختار اند و آب سرد گاہی تقویت میدہد چنانچہ از ترتیب کلی بکار
چون اندک تجرع و ہر نوبتی و مجلسی اجابت کنند و گاہ بکند احتیاج بسکنجبین مفردہ بود چارہ نباشد احتیاج باید خورد
و تجرع آب گرم مسہل را یاری دہد و جہت تشنگی عرق بید مشک کہ ملین است دادن نافع آید و جوآب مسہل را قوت
و یاری دہد و قوت ملین را بشکند و بعد از مسہل در پی حمام ہم باید رفت تا بعرق باقی فضلات دفع شود و اگر

حام لذت یابد و یا بسیه پدید آید علامت عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیه طعامی و شرابی که در ان
حدتی و حراقتی و طعمی سخت غالب باشد از شیرینی و تلخی و شورین و تلخی نخورند و آنچه سخت سرد تر کنند باشد
هم نخورند و آنچه بخاصیت صیفی در درجه سوم و چهارم باشد تلخی نخورند و آنچه سرد کنند شیر نخورند و تنها
نمایند مقوی سریع الهضم که معتاد آن باشد **فصل سوم** در آمیختن داروهای مسهل و آنجا چند قاعده ایست که بکار
باید داشت اول آمیختن داروی خوشبوی مقوی دل با داروی مسهل تا دفع مضرت دارو کنند و مسهل را یاری نماید تا دارو
مسهل بر وجه دخل نکند بواسطه آنکه مسهل را باز دارد سوم آنکه داروی مسهل سخت شیرین بسیار زد از بهر آنکه غذا او را
بسبب شیرین غذا خود سازد چهارم آنکه داروها با یکدیگر آمیزند و مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف بیامیزند
بواسطه آنکه دارو قوت دارد و ضعف را بشکند تا آنکه داروی تر قوی کار خود تمام کند و داروی ضعیف دیر رود
عمل در آید و سخت دراز کشد و ضعف پیدا شود پنجم داروی مسهل را با داروی که قوت او زیاده کند و دخل می‌کنند
چنانچه با تربد زنجبیل اضافه می‌نمایند ششم داروی موافق را با داروها معصر ترکیب نمایند بواسطه آنکه داروی قابض
بعضی هلیله راه تنگ می‌کنند و تریق خون او خلط را بلغزانند هفتم آنکه بواسطه دارو بکار ریزند تا ضرر باز دارد و هشتم
داروها که اندر مطبوخ گداخته شود و تلف نماید بمقدار شربت او باید داد چون تمام نهند و بعضی داروها که آن را
ثقل باشد بوزن او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله دو درم ست در مطبوخ شش درم می‌کنند مثلاً تربد اگر در حب کنیم
نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم باید کرد نهم آنکه مقدار و اگر ترکیب خواهند کرد با چهار وزن او از خاصیت
او که تنها باید نهند کمتر باید داد مثلاً ترکیبی که از تربد و غاریقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر تربد تنها بود غایت و
دو درم است و هلیله چهار درم و غاریقون یکمثقال و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم چون ترکیب کنند
هلیله یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ داروها بدین قاشق تا از همه یک شربت معتدل
ساخته شود **فصل چهارم** در ذکر معاجین کلیه طریق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از
هر یکی شربتی تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه داروی مسهل ترکیب کرده باشند هر عدد
او ثلث درم باشد باید داد علی هذا القیاس همین عدد و عبارت ست از نیم دام چنانچه در نصف و سه را
ثلث و چهار را ربع و پنج را خمس و شش را سدس و هفت را سبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را عشر
معجون ترمس خداوند نقرس و اوجاع مفاصل و اوجاع کلیه و معده و قروح امعا را سود دارد و بادها
بشکند و خداوند استسقا و یرقان را و دوار را سود دارد و اوجاع نقرس و مفاصل مخصوص است

با ماء العسل **معجون فیقرا** از زردها ازروی گل و نمک و انگشت و مانند آن ببرد و خداوند داد سر سودا و درد
مسهل قویست اخلاط را ایارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده درم ملح نفطی دو درم تا بین
مصطگی بسرشند شربت سه درم تا چهار درم نافع بود **معجون نجاح** مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد مسهل میانه
است صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک دو درم اسطوخودوس تربد هر یک پنجدرم بکوبند و به عسل بسرشند
شربتی پنج مثقال **معجون تربد** قولنج بگشاید و درد پشت و باد بهار را مفید بود مسهل قویست سقمونیا
یک مثقال تربد ده مثقال خربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرنفل نار مشک قرنفل فلفل از هر یک درمی شکر
ده مثقال مجموعه بکوبند بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد **معجون** مسهل قویست تربد بیست درم بنفشه
ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطگی هر یک دو درم و نیم رب السوس هفت درم
روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبند و به عسل فانید بسرشند شربتی پنجدرم **معجون سورنجان**
نقرس و مفاصل عرق النسا را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید شش درم
بوزیدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم کرفس
رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی صعتر هر یک درمی و نیم ورق گل گشنیز خشک محموده زنجبیل هر یک
سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی از هر یک یکدرم تا پنج درم باشد
فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که حب
بزرگ بسازند تا دیر در معده بماند و اگر در ماده در بند و گشاده اطراف باشد حب کوچک سازند تا زود
حل شود و باطراف برسد **حب لوند** مسهل صفر است مسهل ضعیف صفت آن سقمونیا دو دانگ لوند نیم
مثقال گل سرخ یکدانگ بنفشه یکدانگ صبر ده دانگ مصطگی یکدانگ رازیانه یکدانگ کوفته بیخته بعرق
بید حب سازند و عرق از بید مشک بگیرند و آن خوشبو مقوی قلب و مسکن حرارت است و از بید چنین بگیرند که برگها
تازه از آن برمی آید و آن مسهل مثل نهار باشد و آنرا البشیر از کنت بید میگویند آن دافع صفرا و تپهاست
و سحر بخورند و بر بالای او مطبوخ فواکه بنوشند مسهل قویست **حب شبیار** که دافع و مسهل بلغم بود
صبر سقوطری یکدرم تربد نیمدرم ریوند چینی دو دانگ سقمونیا یک و نیم دانگ غاریقون دو دانگ شحم
حنظل یکدانگ مقل ازرق یکدانگ گل سرخ یکدانگ زنجبیل رازیانه یکدانگ کوفته بیخته بآب رازیانه
سرشته حب سازند و بعد از عشا بنوشند و بخوابند و صبح مطبوخ تربد بنوشند مسهل قویست **حب لاجورد**

مسهل سودا بود لاجورد مغسول یکدرم صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیم درم ملح هندی نیم مثقال بوزیدان
نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیم درم هلیله سیاه دو دانگ مصطگی یکدانگ زنجبیل
یکدانگ بنفشه یکدانگ مقل ازرق یکدانگ کوفته بیخته بآب شاهتره معجون کنند و بنوشند
سحر را بآب رازیانه نیز و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون بنوشند جهت بدرقه حب شبیطرج
مسهل قویست اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث بگشاید تربد ده درم صبر سقوطری بیست
درم زنجبیل خردل سفید شیطرج هر یک دو درم فلفل دراز فلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم بکوبند
و بآب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایارج مسهل قویست تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط
غلیظ و صرع و سکته و سل و غشاوه را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا تربد حب النیل هر یک درمی غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند این
یک شربت باشد حب ایاره علت سر و معده را مفید بود ایاره فیقرا شش درم هلیله زرد چهار
درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو نیم درم باشد حب فهب
مسهل قوی ست اوجاع ماده را و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری هشت درم پوست
هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و بآب قرع بسرشند
شربتی دو درم باشد حب شبیار نوع دیگر حب سقوطری سه درم تربد مصطگی پوست هلیله زرد ورق گل
هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب صبر مسهل قویست اوجاع نقرس و مفاصل
و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یکدرم حب النیل غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل صعتر کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس
حب سازند حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد کابلی هر یک
پنج درم تربد سفید صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل
یکدرم قرنفل فودنه هر یک دو درمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب اصطمخیقون
مسهل قوی ست صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین
غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنج درم ایاره فیقرا و تربد هر یک هفت درم قرنفل
یک درم تخم کرفس اسارون انیسون دو درم بکوبند و به عسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

حب افتیمون مسهل سودا بود قوی ست افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و بآب زیانه بسرشند و این شربتی باشد حب فادیه
مسهل ضعیف ست قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل
نارمشک مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار نخود و
هر یک ازان وقتی اسهال کند حب نخشوی مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم بآسانی کند افتیمون هلیله زرد
از هر یک دو درم سقمونیا تماک هندی از هر یک یکدرم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند شربت دو
درم و نیم حب المنتن یعنی بوی دهنده مسهل قویست ایاره فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون باریک
عصاره قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون ده درم جند بیدستر میل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خاکسیر
خردل از هر یک درم صمغها را بآب کرفس حل کنند و داروها بسرشند و حب کنند شربت سه درم
حب نفط خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماریهای بلغمی را سود دارد و بادها بشکند مسهل قویست بگیرند
هلیله زرد شحم حنظل ماهی زهره هزار اسفند جند بیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر صمغ سداب نفط سفید
از هر یک پنج درم صمغها را بنفط حل کنند شربت دو درم بآب گرم حب فرفیون مسهل قویست
خداوند استرخاء و فالج را سود دارد و رطوبتهای خام که با عصبها فرود آمده باشد بیرون آرد بگیرند غاریقون
شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هر یک یکدرم صبر دو درم حب سکبینج مسهل قوی ست خداوند درد
زانو و درد ورک و بهین گاه را سود دارد بگیرند تخم کرفس هزار اسفند از هر یک یکدرم سکبینج مقل
از هر یک یک درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل غاریقون از هر یک یک درم شربتی ازان دو درم
حب نیل مسهل ضعیف ست قولنج را زود بگشاید دبل الزبیب چهار و نیم درم تربد پنج درم تخم کرفس
انیسون از هر یک سه درم شربتی سه درم حب غاریقون مسهل قوی ست سده ها بگشاید خداوند
استسقاء و بیماریهای جگر را سود دارد بگیرند افتیمون صبر از هر یک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا
سه درم فطراسالیون انیسون سالیوس تخم کرفس و قوا از هر یک دو درم شربت از دو درم تا سه درم
حب مقل مسهل ضعیف ست خداوند بواسیر و خفقان را طبع نرم کند و محرور را موافق بود بگیرند هلیله کابلی
بیست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را بآب بشویند و بپزند تا آب سرخ شود و انجیر پخته
بپالایند مقل و کتیرا بدان آب حل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت هشت درم حب اصلی

تمر هندی بیست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز هر یک نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند
و آب بر آن ریزند و در آفتاب نهند و شب بجای گرم بانید و بعد از سه روز چهل درم نبات یا ترنجبین
بیاشامند **فصل هفتم** در سفوفات مسهل و مسهل سودا و صفرا **صفت** سفوف مسهل قویست سقمونیا یک دانگ
و نیم ریوند چینی دو دانگ یا نیم مثقال هر سه را در مطبوخ فواکه انداخته بنوشند سودا و بلغم که در مطبوخ تربد بیامیخته
کنند مسهل قویست صفت آن تربد نیم مثقال غاریقون ملح هندی دو دانگ ریوند چینی دو دانگ سقمونیا دو دانگ
سودا که با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قویست صفت آن غاریقون نیم درم تربد مثقال ملح هندی دو دانگ
سقمونیا یک دانگ و نصف **سفوف بلغم** صفت آن تربد سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف بوقت
سحر با آب گرم بنوشند تمام اخلاط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند ایضا هیچ حنظل هر بار بیچ بخورند سقمونیا
که درد جگر و تهیج برد مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنج درم سنبل الطیب عصاره غافث
افسنتین رومی ریوند چینی از هر یکی دو درم فقاح اذخر اسارون رب السوس دو درم با سکنجبین بخورند
سفوف که بلغم فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آرد و بر سیری و گرسنگی خوردن
روا بود مسهل ضعیف است اخلاطش مصطکی یک جزو شکر دو جزو شربت چهار درم و اگر شربت پیوسته بخورد
تن پاک شود **سفوف** که معده را سود دارد و گرم خورد و در آزار زود پاک کند اخلاطش هلیله کابلی
آمله پاک کرده برنگ کابلی از هر یکی ده درم تربد سفید کوفته بیخته سی درم فانید همچندانه و یا شربتی
دو درم **سفوف** که بیمار البحین خداوند آماس جگر را که از گرمی بود سود دارد اخلاطش بلیله زرد دو
درم تخم کشنیز تخم کشوث تخم خیار با درنگ از هر یکی دو درم اصل السوس ریوند چینی از هر یک یک درم سقمونیا
نیم درم و این یک شربت است **فصل هشتم** در لعوقات مسهل **لعوق خیار شنبر** ذات الریه ذات الجنب
را سود دارد اخلاطش فلوس خیار شنبر بیست درم در اندکی آب گرم حل کنند و بپالایند کتیرا
پنج درم صمغ پنج درم سوده باقلا ده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان خیار شنبر
و مقداری روغن بیکجا کنند و بر نبات بهند و بپزند تا روغن در وی آمیخته شود بکار برند **لعوق سپستان**
مسهل ضعیف است جهت خشونت حلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سودمند بود اخلاطش سپستان
فربه بیست عدد مویز طایفی بی دانه چهل درم فلوس خیار شنبر ده مثقال فرنج مشک نیم کوفته چهل درم
مجموعه را در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند بعد از آن از دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید

بر سر وی کنند بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوفا مسهل ضعیف است سودمند
بود جهت یبوست و سرفه کهن و سینه و شش را و اخلاط غلیظ را پاک کند صفت آن ابرسا زوفا خشک از هر یک
هشت درم ابرسا را نیمکوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید از دست بمالند و صاف کنند
و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است فصل نهم سکنجبینات
مسهل سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند و تپ را زائل گرداند و تشنگی بنشاند و بلغم پاک کند و محرور را
موافق بود ولیکن باه را مضر بود و بالای جبیره میخورند جهت تسکین صفرا و مسهل ضعیف است صفت وی
بستانند قند صاف کرده یکمن و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم من گلاب اندازند اول آن بود
در دیگ سنگین بپزند و بقوام آرند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود و سرکه تمام نشود جه
سکنجبین که اسهال صفرا کند مسهل ضعیف است اخلاط فش سرکه و انگبین یا شکر باشد آنگه انگبین ساده یکمن ولیکن گلاب
پیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یکمن باشد چهار درم سقمونیا و چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار در خرقه
کتان بسته در دیگ افگنند هر ساعت بمالند تا بهی شود و ده درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس با آن در افگنند
و بقوام آرند پس خرقه و بیخها از دست بردارند شربت یک اوقیه با گلاب یا با جلاب و اوقیه برند جلناه
ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید ربع دانگ سقمونیا باشد و دانگی عصاره و قثاء الحمار و اگر
عصاره و قثاء الحمار نباشد یا رب هلیله کنند و یا رب تربد و بیخ بادیان و کرفس اصلاح سقمونیا است صفت
سکنجبین که اسهال بلغم کند اخلاط فش سکنجبین بزوری بسازند لیکن سرکه اصل کنند و آن نیست که
بعسل پرورده باشد و مقدار پنج آثار تخم معصفر پاک کرده بکوبند و حلتیت یعنی شیر و آن با سرکه و آب یا نیم بپزند
و بپزند چنانچه رسم است و در تخمین نسبت ده درم ربت بید در خرقه بسته در دیگ افگنند و هر ساعت بمالند با خرقه بجای
گرد و پس بیرون دارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنجبین که اسهال کند و خداوند استسقا را سود دارد و
اخلاط فش قل الجمر ده آثار آب صافی نیم من برگ باذریون تازه یک اوقیه در سرکه و آب فرو غار کنند یعنی بگذارند
یک هفته پس بجوشانند بآتش نرم بپالایند و یکمن شکر طبرزد بر وی افگنند و بقوام آرند و اگر بعوض آب گلاب
کنند و بیخ آستارا با کمتر عصاره آبی با آن یار کنند سخت لطیف شود و این جمله ده شربت تمام بود +
سکنجبین افتیمونی خداوند مالیخولیا را سود دارد و مسهل ضعیف است اخلاط آن افتیمون سی درم
در خرقه پوری بندند جداگانه بسفایج کوفته سی درم در خرقه پوری تیر بندند و یک من شکر و

صد درم غل الحجر و یک من آب در دیگ بکنند و چهار درم خربق سیاه کوفته بخته در خرقه دیگر بسته افگنند و
با آتش نرم بجوشانند و کف بر دارند تا بر دیگ آن نخواهد رسید بعد ازان خرقه افیتمون در افگنند و بعد ساعت
خرقها بسته بمالند تا قوت دارد و بیرون می آید چون تمام قوت باز دهد خرقها از وی بر دارند و بفشارند و
نگاه دارند شربت از وی بیست درم نافع بود **فصل دهم** در ایارجات مسهل ایارهٔ فیقرا مسهل است قوی
امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن مصطگی زعفران حب بلسان
سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یکی دو درم صبر سقوطری مثل همه مجموعه بکوبند و باهم
بیامیزند و یک مثقال ازان استعمال کنند **ایارهٔ جالینوس** شحم حنظل غاریقون اصل الغافث بریان
کرده سقمونیا هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل مازریون سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج
زراوند طویل فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال ازین
شربتی باشد **ایارهٔ لوغاذیا** مسهل قویست تنقیه بدن از فضلات غلیظ لزجه کند و سکته و فالج و لقوه
و رعشه و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و چشم درد و تغیر عقل
و وسواس و امراض کلیه و مثانه را نیک بود صفت آن شحم حنظل پنجدرم بعض بیان کرده غاریقون و سقمونیا
و حاشا و خربق سیاه تربد فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی سکبینج بسفایج
جندبیدستر فطراسالیون زراوند فنطیون سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس هر یکی دو درم افتیمون
کمافیطوس مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال با جلاب افتیمون بسفایج
زوفا پوست هلیلهٔ کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس **ایارهٔ روفس** مسهل قویست داء الثعلب را مفید بود
تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمافیطوس بیست درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر
هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه فلفل دارچینی زعفران جعده هر یک دو درم
چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال **ایارهٔ شیخ الرئیس** اخراج بلغم و سودا کند و
مسهل قویست خربق سیاه یکدرم شحم حنظل مثقالی صبر پنجدرم ملح هندی درمی و نیم و غاریقون مثقالی حجر ارمنی
نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال برنج حماما اسارون حاشا حب بلسان تخم کرفس
و دوقو تخم گذر هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم سیاه اصفر نیم تخم فرنجمشک بالنگو تخم نعناع هر یک دو درم افتیمون
درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار برند **ایارهٔ ارکاغانیس**

مسهل قویست اسهال بلغم و سودا میکند و همه بیماریهای بلغم و سوداوی و غلیظ و خام را سود دارد و آبها
فرود آمدن آب را بزداید و خداوند درد معده و درد شکم و رحم را و در طبیخ سدات سود دارد و خاصه اگر سه قیراط
بخورند بیست شیر و منی یا درست کنند و اگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار با وی ترکیب کنند و با آب قیصوم
ترکیب نمایند سود دارد و اگر خداوند قوبا را در طبیخ شاهتره داخل کنند نیز سود دارد و اخلاطش شحم حنظل
دو درم فطراساليون اسطوخودوس خربق سیاه کمافیطوس سقمونیا بلبلا ایسا از هر یکی دو درم ایارج فیقرا
سکبینج فرفیون زعفران صبر جنطیانا فطراساليون اشق با وشیر از هر یک یک دانگ چهار دانگ افتیمون
سنبل از خربزه کوهی زراوند مدحرج از هر یک دو درم با انگبین سرشته شیاف کنند شربت چهار
مثقال شادریطوس مسهل قویست این نام مالکی است که در عهد او ساخته اند و از داروهای شریف و
قدیم است پیش از عهد جالینوس ساخته اند همه انواع سوء المزاج را که از سرد و تری خیزد سود دارد و قولنج بلغمی
و اسهال بلغمی کند و حیض فرود آرد و فراموشی زائل کند و بعضی جذام و استسقا را که از سردی و ضعف جگر
باشد باز دارد و درد معده و جگر و سپرز و کلیه و رحم سود دارد و خداوند صرع یکبار با سه آب شهد حل کنند و در بینی
چکانند و خداوند لقوه را همین سود دارد و شربت چهار مثقال و طبیخ افتیمون و غاریقون پس از شش ماه استعمال
کنند اخلاطش صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی و مصطکی روغن بلسان از هر یک
سه درم ریوند چینی یک درم سنبل جنطیانا رومی قفاح اذخر از هر یک دو درم قسط کمافیطوس افتیمون از هر یک چهار درم
اسارون سلیخه سقمونیا از هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مرمکی از هر یک یک درم با انگبین مصفا سرشته
شربتی از دو چهار درم است

فصل یازدهم در مطبوخات

مسهل مطبوخ فواکه مسهل ضعیف است اسهال صفرا
کند صفت آن سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم گل سرخ پنج درم پوست هلیله زرد چهار درم افتیمون می
سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کاسنی سه درم پوست بیخ رازیانه سه درم
عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه مشمش ده دانه تمر هندی پنج مثقال
زرشک ده درم مویز منقی ده درم جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین پنج مثقال شیر خشت خراسانی پنج
مثقال طاوس ده مثقال خیار شنبر روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه ده مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر قوی تر خواهند سقمونیا مشوی یک دانگ و نیم ریوند دو دانگ یا نیم مثقال هر دو یا یکی از اینها زیاده کنند
بحسب حس و مرض باده اگر در شربت ده مثقال شربت نبات زیاده کنند شاید و اگر زیاده خواهند سنای مکی

دو مثقال زیاده کنند **مطبوخ غاریقون** مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند صفت آن سنا مکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و بلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک پنجدرم تربد موصوف از یک مثقال
تا دو مثقال بحسب عدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظا چهار درم افتیمون چهار درم
افسنتین رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جعده سه درم بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ
اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک سه درم تخم کشوث یکدرم زرنباد و یکدرم زنجبیل سنبل الطیب از
هر یک یکدرم مقل نیست و یکدانه سپستان سی دانه انجیر و مشمش از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس
شیرخشت بیست مثقال ترنجبین بیست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج
مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلیغی دهند **مطبوخ افتیمون** مسهل ضعیف است
اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود و اخلاط آن سنا مکی هفت درم بنفشه دو درم
گل سرخ پنجدرم هلیله سیاه چهار درم هلیله کابلی هلیله زرد از هر یک چهار درم تربد موصوف افتیمون پنجدرم
اسطوخودوس سه درم بسفایج فستقی قنطوریون دقیق شاهتره از هر یک چهار درم رازیانه تخم کاسنی سه درم
تخم کرفس دو درم انیسون پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث از هر یک سه درم
عناب سپستان هر یک بیست دانه مشمش پنج دانه اجاص صغار ده دانه کبار ده دانه انجیر سفید زرشک
تمر هندی از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم
گلقند پانزده فلوس خیارشنبر ده درم مدیر حل نموده بنوشند مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند سنا مکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و سیاه و هلیله کابلی از هر یک پنجدرم تربد موصوف یک مثقال تا دو مثقال
بحسب عدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم گاوزبان
بادرنجبویه جعده بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس هر یک سه درم تخم کشوث زرنباد
زنجبیل هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم مقل نیست و یکدانه سپستان سی دانه انجیر ده دانه مشمش ده دانه
جوشانیده صاف نموده پس شیرخشت و ترنجبین هر یک بیست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه
ده مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دوا رد بلیغی
دهند **مطبوخ هلیله** مسهل صفرا بود سنا مکی پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک
هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده دانه عناب ده عدد سپستان آلو سیاه

هریک بست عدد خیارشنبر و ترنجبین هریک پانزده درم **مطبوخ غاریقون** مسهل سودا و بلغم غلیظ
باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست بلیله کابلی و سیاه هریک هفت درم بلیله آمله هریک چهار درم مویز طائفی
ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بادرنگبویه غافث اسطوخودوس هریک سه درم بسفائج نیکوفته دو درم
غاریقون یک درم افتیمون دو درم **نوع دیگر** مسهل ضعیف ست پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی
هریک ده درم بلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بادرنگبویه هریک چهار درم آلو بست عدد مویز طائفی
هشت درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کما فیطوس بسفائج هریک سه درم رازیانه انیسون
قرنفل ساذج هریک درمی فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون
صبر سقوطری هریک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هریک دو دانگ شحم حنظل دانگی نیم شکر ده درم بر سر آن
بپزند و بیاشامند **مطبوخ خیارشنبر** مسهل ضعیف ست اخلاط رقیق و صفرا و حاره را دفع کند پوست
هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هریک پانزده درم آلو سیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنج درم
خیارشنبر پانزده درم **مطبوخ سورنجان** اخلاط محترق بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود شاهتره
هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه ترب کبیر هریک پنج درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هریک سه درم انجیر
عناب هریک ده دانه سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هریک ده درم **مطبوخ شاهتره**
خداوند کرد خارش را سود دارد اخلاطش هلیله پانزده درم سنا مکی شاهتره از هریک پنج درم افتیمون چهار
درم مامیران چینی دو درم افسنتین سه درم گل سرخ تخم کشنه یعنی تخم ساگ سرخ بسفائج از هریک
سه درم تربد چنانکه رسم ست و مقداری ترنگبین ترکیب کنند **فصل دوازدهم** اگر چه اطریفلات
جمیع مسهل ست لیکن در دسر و ذائقه کمی میکند **اطریفل افتیمون** مسهل ضعیف ست خداوند بهار سودا را سود
دارد و سیاهی سو یا نگاه دارد و یاد پر منفعت شود اخلاط آن هلیله کابلی بست درم هلیله آمله هریک ده درم سنا مکی
افتیمون تربد هریک پنج درم شیطرج سه درم بسفائج دو درم انیسون نمک نفطی از هریک دو درم با انگبین
بسرشند شربتی چهار درم **اطریفل شاهتره** خداوند کرد و خارش و سعفه را سود دارد مسهل ضعیف ست
اخلاطش هلیله زرد و سنا مکی شاهتره ثلث جزو افسنتین دو می یک جزو همه بکوبند و کشمش را کوفته ادویه
مذکوره داخل نموده بسرشند شربت جید بگوز بعضی مردمان شاهتره و سنامکی از هریک نیم جزو کنند و
بجای افسنتین یکدرم ریوند چینی دو درم جوبت کثیر کنند و بکشمش بسرشند و با بست درم مطبوخ عناب

و هلیله و بعضی و بگیر هلیله زرد و کابلی و بلیله آمله و شاهتره از هر یک جزو کنند و همه به روغن گاو چرب
سازند و بکوبند و بسرشند شربت چهار درم تا پنج درم **فصل سیزدهم** مسهل جوارش سفرجل مسهل ضعیف ست
مقوی معده و قولنج را بگشاید و باد ها بشکند سفرجل رسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل یا شراب
یا نستا بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و
دارچینی و دار فلفل از هر یک دو درم اصل قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم
زبد بحری درم بکوبند و در میان ریزند تا به هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و
آنگاه چهار درم از آن تا یک درم سقمونیا شش درم فلفل پنج درم زنجبیل بکوبند و به عسل بسرشند شربتی از آن یک درم
باشد **جوارش تمر هندی** قولنج و اوجاع معده را مفید بود و بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل هر یک دو درم و نیم مغز بادام سداب هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده پنج درم بکوبند و خرما دانه
بیرون کرده بیست درم شاید در خل تمر هندی بخیسانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه
بران بسرشند شربتی پنج مثقال باشد **جوارش شهریاران** مسهل ضعیف ست و برودت معده و
کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرنفل قاقله صغار و کبار فلفل
سادج نشاسته مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس زیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون هر یک
دوازده درم سقمونیا قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال **جوارش طباشیر** صفت آن
ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و با آب ترنجبین
معجون سازند **فصل چهاردهم** در شرابهای مسهل **شراب ورد** مسهل ضعیف ست حمیات صفراوی را
مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره و آن ظرف بیست قدر النصف کوزه
کنند و ده من آب گرم بر سر ریزند و بجوشانند تا طعم بوی گل با آب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را
دو من قند بچاشنی نهند تا بقوام آرند و اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فائده او بیشتر بود **شراب بنفشه**
مسهل ضعیف ست تپ صفراوی و سعال و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت را ... بود
کنند بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند
و بقوام آرند **خمیره بنفشه** صفت آن برگ بنفشه سک بمالند و نیم من آب را یک من شیره قند بر سر کنند

و در آفتاب نهند **شراب انار** مسهل میانه است بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک یکمن
ترید سفید تراشیده و نیم من کوفته دو اوقیه ترید را در خرقه بندند و در آب انار افگنند و بجوشانند تا
آب طعم ترید بگیرد و پس خرقه را بمالند و بیفشارند و بیرون اندازند و یکمن شکر برو افگنند و کف بردارند و یکدرم
سقمونیا در خرقه بندند و یکدرم زعفران در شربت افگنند و بمالند تا خرقه تهی گردد و شربت یک اوقیه
تا دو اوقیه **شراب آلو** مسهل ضعیف است آلو سیاه صد عدد عناب گرگانی دانه بیرون کرده سی عدد
خرما هسته پاک کرده هر جا خرما هندیست مراد آن تمر هندیست سه اوقیه دو اوقیه ترید جداگانه در خرقه بندند و
هم در پنج من آب صافی بپزند تا دو بهر هر دو و یک بهر بماند بپالایند و سی اثار ترنگبین و نیم من شکر برو افگنند
و کف بردارند و یکدرم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاه دارند **شراب ترید** مسهل ضعیف است
اسهال بلغم کند بگیرند ترید سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند
چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر او باشند و سه روز در آب نهند و بپالایند دیگر باره آب تازه کنند و سه روز
دیگر در آب نهند همچنین آب تازه میکنند تا ترید را هیچ شیره نماند پس یکمن شکر ترین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد
و اگر بر ترید بیست درم زنجبیل نیم کوفته یار کنند اسهال بهتر کند **شراب افتیمون** مسهل ضعیف است
معده و ضعف او سپرز را و جگر و صلابت سودا را دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سه من انگبین مصفا یک من
شراب را بر آتش نرم کنند و انگبین در وی افگنند تا بگدازد و بگیرند قسط مصطکی اذخر سافج هندی سنبل گل سرخ
صبر غاریقون از هر یک دو درم افتیمون و می هفت درم زعفران یکدرم همه نیم کوفته در خرقه بندند و درین
شراب و انگبین افگنند و جوش چندان بدهند بسیار و همه در قرابه کنند و با خرقه دارد و هفت روز در آفتاب
نهند و هر روز آن خرقه را بجنبانند و در آن شراب افگنند روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب بوقت
حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه باندکی شکر **بنفشه پرورده** مسهل ضعیف است غذا دهد سرفه گرم را
سود دارد و سر را نرم کند بنفشه تازه و انتقاع او یعنی سبزی و گل در کنند بر یک جزو بنفشه دو جزو شکر
کوفته برو افگنند و بمالند چنانکه گلشکر را در آفتاب نهند و هر روز بجنبانند تا تمام شود **گلقند** مقوی معده
و دافع بلغم بود آنرا دو قسم سازند یک قسم است که در آفتاب تیار میشود صفت آن ورق گل یکمن قند سفید
ربع من یا نصف من هر چند که ورق بود و آتش بیشتر بود و دو درهم کوفته از غربال گذرانیده چهل روز

را آفتاب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش پزند صفت آن ورق گل یک من و قند ربع من در دیگ
کرده آتش دهند و کفچه زنند تا مخلوط شود **فصل پانزدهم** در اقراص مسهله قرص طباشیر
مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم
ترنجبین تخم خیارین از هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا از هر یک نیم درم بکوبند
و بلعاب بهی سرشته شوند و شربتش مثقالی باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد را مفید
مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ مهک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ بکوبند و با آب بسرشند و این شربتی باشد قرص گل مسهل ضعیف است اسهال صفرا
کند بگیرند گل سرخ ده درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطکی دو درم بسرشند
و اقراص سازند شربت و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص باذریون مسهل ضعیف است کسانی را
که تب گرم طبع خشک باشد سود دارد و طبع فرود آرد اخلاطش باذریون مد برآرد جو هلیله زرد و شکر طبرزد
در سنا است شربت یک مثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون سپرز غلیظ را بگذارد
اخلاطش غاریقون پنج درم طباشیر انبرباریس از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم عصاره غافث سنبل
نمک مغسول ریوند چینی پوست بیخ کرو سیر کرفس غبار کرده و خشک نموده از هر یک یکدرم و نیم اقراص کنند
و از ان اقراص دو درم با سکنگبین دهند **فصل شانزدهم** اندر تدبیر شیافها که مجموعه روده ها را پاک
می کنند و شیاف ماده نزدیک را فرود آرد و فعل آورد و اثر کند اگرچه شیاف را از داروهای قوی
سازند و قوت آن بدان حد برسد که از قعر تن باد و داغ فضلا آورد و درد بفرود و لیکن تمام ترین منفعت او
اندر پشت و کمرگاه و درد سرین و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون سازند بدین طریق است
که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام آید و بقدر بهم سانند و اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف بندند
اما بدانکه داروهایی که اندر شیافها بکار دارند پنج گونه است یکی داروی خشک است و آن کوفتنی است
چون بوره و نمک و برگ سداب خشک و برگ پودنه کوهی خشک و زیره و بنفشه و شحم حنظل و سقمونیا و
سرگین موش و عصاره قثاء الحمار دوم صمغها است که آنرا حل باید کرد چون سکبینج و جاوشیر و اشق و
حلتیت سوم رطوبتها است که سخت دارد ها خشک تا بآن تر کنند پس بسرشند چون آبکامه و آب گندنا

وطبیخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیزها است که همه داروها بدان سرشته
چون انگبین بقوام آورده و ترنجبین داروها است که آنرا نا کوفته و حل کرده بگیرند و آنرا بشکل و اندازه شیاف
تراشند چون صابون در چنین و آن عروسیت و ترب و انواع آن و بدانکه بسیار از پیچ و چیزها ار بند و اندر حقنه
داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد داروها کوفتنی را باید کوفت که پیش تر کنند با انگبین یا فانید و
باز چنین بسرشند و اگر باشند صمغها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو و بوره و قنا و انجار هر یک
دو درم بکوبند و بشکر بسرشند بلوط یکی بحر و دیگری مزاج را مفید بود و در عقب سهلی که تقصیر کنند بکار برد و انزروت
ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند بلوط یکی قولنج بلغمی را
سفید بود سکبینج مقل شحم حنظل مساوی بکوبند و بشکر بسرشند **فصل هشتم** داروهای حقنه در انواع داروها
او چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زود تر بجایگاه رسد و فضلها غلیظ بالای تن
فرود آرد و بدانکه کسی که طبع خشک و نابالغی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد چون ضعیفی
معده پدید آید غثیان و ضعف بسبب داروی خوردن همه سود خاصه که امعا را و ثقل را دفع کند چنانچه باید و
غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود و کسی که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ
آماسی باشد حقنه سخت سود مند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از دماغ فرو کند و آن کسی که معده ضعیف باشد یا غثیان
آید از دارو پیش از حقنه شربتی که معده را قوت دهد بباید داد تا داروی از معده باز دارد و اگر در درد کرده بود
بیمار را بقفا باز خوابانند و حقنه بکار برد و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و پیدا و افراشته باشد
و سرین او نیز بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند و باید که انگشتان
و سر حقنه را بروغن چرب کند و مشک حقنه را آهسته آهسته بفشارد و بیمار باید که دران خود را نگاه دارد تا سعال
و عطسه نکند و اگر دارو که در معده رفته زود بدر آید حقنه را اعادت کند باید که داروی حقنه اندک نباشد که بموضع
نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و اسهال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد باد و نفخ کند و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند مثانه را زحمت دهد
و بر نتیجاند و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از جوشانیده که برای حقنه طیار کرده اند پنجاه مثقال است
و آب سبوس و نطرون روده را از ثقل پاک کند و طبیخ چقندر با زیت هم این فعل کند و هفت درم بوره
یا ده درم فانید گداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای صعب را بگشاید و اندر حقنه غذا و نیز در معده

و درد دندانها و بندها و خناق و ندسده و قولنج ضعیف بلغمی را از قنطوریون چاره نباشد از بهر آنکه همه خلطها را
لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم حلبه و تخم اسفند و تخم سداب و زنیره سخت نافع بود
و اندر بعضی حقنها از آنجا منه نیز چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبوتر یا فرفیون یا جند بیدستر دو درم بکار دارند
و از بهر درد سر و شقیقه کهن و مالیخولیا و رعشه و از بهر درد چشم و گوش از شحم حنظل چاره نیست اندر حقنه صاحب
مثانه بوره باید کرد و نمک از بهر احتراق روغن گل با آب نیمگرم حقنه و از بهر خداوند تپ دق کهن سن لعاب های
سرد لشکاب حقنه کنند و از بهر سوزش رودها و ریش آن از طبیخ خشخاش و روغن حقنه سازند و اندر شحم حقنه
افیون و آب کشنیز تر شاید داد و از بهر آنکه جند بیدستر سستی تولد کند و باشد که بیم هلاک بود و از بیخ ازرد ها بمقدار
شربت بگیرند و باقی چندین طبیب و اندیشه است که آب تقدیر یعنی بصد مثقال کنند تا بقدر هفتاد مثقال باقی
بماند بعد از آن بکار برند **فصل هیجدهم** اندر استفراغ و طلاها محمد بن زکریا گوید طلاها که شکم بالند و طبع نرم
کند موم روغنی است که از روغن بید انجیر و موم زرد و درودی روغن زیت و مسوح خانه مگس انگبین سازند و
عصارهٔ قثاء الحمار یا شیره سقمونیا یا شحم حنظل یا زهره گاو و این همه یا یکی از اینها یا دو با شیر بدین
روغن بسرشد و طلا کنند و استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب اسکندر یحیی کرده هرگاه که خداوند تپ طبع
خشک باشد یا اندر شکم آماس باشد بدان سبب طبع بازگرفته شود روغن تازه با آب نیمگرم و هندوانه یا
از آن با آهستگی اندر ناف و شکم و پهلوها او بمالند طبع گشاده شود **فصل نوزدهم** در ادویه مسهله اسرار
الاطبا جهت بعضی کسان خصوصاً با اهل تنعم کراهت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان نفرت داشته باشد
حکما بعضی ادویه دیگر را اختیار کرده اند که بطلاها و ضماد شکم نرم گرداند جهت اطفال شایع و جماعت
که عادت بخوردن مسهل نکرده باشند مناسب و طلا سرشت نقل میکنند این هرچهار لیستانند یک کف ترمس که
آن با قلا مصری است شکوفته مقشر سازند و آرد کرده در دیگ مس اندازند و یک من شیر تازه بر وی ریزند آنقدر
که بدو انگشت بر آید بالای ترمس بعد از آن کفچه نهند تا بقوام شیر بخورد و پس روغن گاو داخل کنند تا آنرا ببندند
و آنرا در خرقه بمالند و اگر بر بیخ ان ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر بر سر معده اندازند سودا براند و اگر
با بین الورکین ضماد نمایند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع گردد خرقه را تر دارند موضع
ضماد را با آب سرد بشویند و این ضماد از اسرار مکتوم اطبا است جهت اطفال شایع و بهر مناسب دارد
ضماد سلکوبیه که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بول آید

صفت برنج کابلی هندی بابرنگ گویند و عصاره قثاء الحمار از هر یک سه مثقال خربق سفید مرداسنگ
از هر یکی چهار مثقال پیه تیره پنج درم روغن زیت ده درم موم پنج درم موم را در روغن زیت بگدازند و باقی
ادویه را بدان مخلوط سازند و کاغذ را بدین ضماد آلوده ساخته بر موضع مطلوب نهند هلیله مسهل آن هلیله بود
که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد صفت چنانست که حکمای
هندوستان آنرا جوگی مینا نامند اختراع کرده اند و این عملی لطیف است در بوته حنظل که بالای حنظل داشته باشد
آن حنظل بشگافند و در وی هلیله کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز بیرون آرند و بجوشانند و همچنین
بار دوم در حنظل دیگر کنند و از بوته آن حنظل جدا نکنند و بار سوم در حنظل دیگر کنند همچنان در بوته باشد و
آنجائی که شگافته باشند بالای آن پنبه بگذارند و هر بار که بدارند بگذارند بجوشانند و خشک کنند و اگر تو
آنرا بدست گیرد همچنان بود که دارو مسهل خورده باشد و چون خواهد که هلیله را از دست بگذارند و
این تیره بار مجرب است این نقل است از کتاب نزهة القلوب **فصل بیستم** اندر ساختن ماء الجبن که بفارسی آب
پنیر گویند بستانند شیر تازه باشد از سکنجبین بجوشانند و بچوب بید انجیر نمی توانند تا بجوشند و بست درم
سکنجبین یا ده درم آب غوره نیز کرده بروی باشد تا شیر را بسرد و آب شیر از وی جدا شود و در خرقه انداخته
چکانیده بگیرند و از بهر تسکین حرارت اگر تخم خرفه در ماء الجبن باید و نیم رطل درم و دو دانگ صندل سوده و حبه کافور
اندرین شربت بدهند بغایت مفید است سفوفی که ماء الجبن را نافع بود صفت هلیله زرد و صبر سقوطری
گل سرخ کتیرا از هر یک دانگی و نیم سقمونیا انیسون نیم دانگ و اگر ازین سفوف حب سازند گنجایش دارد
خداوند درد جگر و سده را ماء الجبن با آب کاسنی و شاهتره دهند و یا با آب لبلاب نوع دیگر ماء الجبن از
برای مالیخولیا و کلف و صرع و داء الفیل بدین گونه بسازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی که آنرا انفحه
بعربی گویند پنیر مایه اندر وی حل کنند و بجوشند تا شیر بسته شود و پس مقدار دو درم نمک سفید در وی افکنند
و در خرقه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندر وی داخل کنند اندر میان وی فرباین سفوف دهند صفت
هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یکدام افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی لسان الثور از هر یکی
نیم درم نمک هندی نیم دانگ و اگر رنج سخت باشد و نیز سکنجبین بزوری موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبن دهند
و بدهند و ترتیب ماء الجبن در هر روز سه نوبت یک رطل بود و سک بغدادی و میان هر نوبتی
فاصله دو ساعت بود با دانگی نمک کار بندند تا یک هفته پی در پی بدهند و باز یک هفته سود ده شوند

واگر بیکار شود و هفته دیگر دهند محمد بن زکریا گوید سفوفها و داروها مسهل بار بار الجبن باحتیاط باید داد و
مقدار آن باندازه باید کرد که اندر اسهال افراط کنند و یا خطر شود و جهت آنکه افراط اسهال شود و آن
با خطر باشد **خاتمه** در لطائف مسائل مسهل اخلاط ثلاثه بطریق کلی و جزوی که اسرار اطباست از حکیمیه
مگر پنهان میداریم اندا ما طریق منضجات و مسهلات در امراض چنانچه در حمی غب که پیش از سابع نوع که آن
روز هفتم است هر روز تخم خیارین دو مثقال و شیرهٔ تخم کاسنی دو مثقال و شربت عناب و شربت
بنفشه با قرص طباشیر نرم دهد و لعاب بهدانه و لعاب اسبغول این را در صفرا و سه روز دهند از عناب
و سپستان و اجاص و تمر هندی و انبرباریس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاهتره و بعد از سه روز بیخ کاسنی و
رازیانه و افسنتین از هر یک [illegible] مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون در قاروره نضج ظاهر شود مسهل مناسب
باید داد و در امراض بلغم اول منضج دهد پس مسهل منضج مثل گاوزبان و بالنگو و خوره از هر یک شش مثقال
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس از هر یکی سه مثقال سپستان سی دانه بجوشانند و صاف نمایند و گلنگبین [illegible] مثقال اضافه
نموده سه روز بنوشند روز چهارم باین جوشانده افسنتین رومی بسفائج فستقی از هر یکی اضافه نموده
سه روز بنوشند و زیاده کنند هر آنچه در چهار درم زیاده کرده آنگه پس از هر یک یک مثقال قنطوریون دقیق
اسطوخودوس یکدرم زنجبیل یکدرم بعد از نضج مسهل بلغم آنچه مناسب باشد بدهد و اگر نضج نیافته باشد
مسهل بدهد باز منضج مذکور دهد تا آنکه منضج یابد زیرا که ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات بواسطه
آنکه عمده نضج است و اگر مسهل داده و پاک نشده پس باز منضج مذکور را خیره دهند و زیاده کنند بر آن [illegible] و یک
مثقال دارچینی مثل آن سنبل الطیب مثلاً تا آنکه نضج یابد و بعد از نضج مسهل دهد و غذا نخود آب در منضجات
امراض شود و باید که بداند طبیب است که سودا از چند قسم خلط بهم رسیده یعنی سبب آن محترق شده پس تنها محترق
شده یا بواسطه ترکیب محترق شده پس در بدو بنفشه دو درم شاهتره گاوزبان بالنگو و بادرنجبویه آن عنب الثعلب
[illegible] تمر هندی ملکوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر کدام دو درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه
فلوس [illegible] و آن [illegible] بانیست ده دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی ده درم تمر هندی زرشک پنج درم
آلو بخارا ده دانه آلو سیاه ده دانه بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساخته بشربت بنفشه یا گاوزبان
از هر یک پنج مثقال بنوشند و غذای زیرباج دهند و بعد از سه روز افتیمون در کتان بسته چهار مثقال

افسنتین رومی چهار مثقال جعده اسطوخودوس از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج
مناسب به دو سودا را بجنبد و چون دفع کند هرچه نضج یافت دفع نماید بدانچه که بودن آن در باقی اخلا
زیاده نکند و بی نضج نباید البته در سودا مسهل بد بهر بواسطه آنکه آنچه لطیف است بر طرف شود و آنچه کثیف
باقی بماند پس نضج دادن و دفع کردن آن مشکل است و حکما ما تقدم سودا را بآن چیز تشبیه کرده اند که هر صـ
صاحب آن جدا میکنند و آن قسم سوداوی که از بلغم محترق شده باشد یا بنفسه محترق باشد در اینجا جبـ
بدبهر اگر در کار شود اکتفا نکنند بر تمر هندی و اجاص و آن آلوی است فقط و سوداوی که محترق از صفرا باشد
در نضج آن حبوبات بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا مسهلات از قسم حبوبات با مبدرقات آن حبه
بندند بعد از آنکه نیم شیر خشت یا شربت تمام مسهل بد بهر اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد بعد از
در دادن منضجات مشغول شود والسلام خاتمه صد معدن جواهر والا بها است ستائش و هزار دریا در گران ایـ
نیایش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سودمند و این ضوابط افلاطون پسند که در [illegible] سخن
دیوانی مشهور مستعدان آسوده خاطران این فن و دانشوران فارغبال این علم را تالیف [illegible] مدرس صیت
گذشته است بهنگامی که از نیرنگ زنگار رو ریو ز نک چرخ کهن گداز سخن چون حنظل بر زبان ناگوار و معنی چوا
مصیبت بر طبیعت دشوار بود دلتسوید آن در بیاض اوراق اتفاق افتاد تمام شد

خاتمة الطبع

محمدت حکیمی که اضداد و متخالف را باهم امتزاج داده و منقبت طبیبی که بازاله امراض باطن دست
گشاده صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مبا
که درین زمان فرخی عنوان کتاب وهاج **ام العلاج** تصنیف لطیف حق آگا
حکیم امان الله بمطبع فیض منبع جناب نامی جمهور **منشی نولکشور** صاحب
واقع کانپور در ماه اپریل سنه ۱۸۸۰ عیسوی بطبع رسیده فائده بخش خاص و عام
گردیده چون اصل کتاب بسبب نایابی جز یک نسخه مندرس بدست
نیفتاده لهذا خامه تصحیح قدم به جاده تبعیت منقول عنه
نهاده العذر مسئول عند کرام الناس مامول